آیت الله جعفر سبحانی

رمز پیروزی مردان بزرگ

با تجدید نظر

نشر
نسل جوان

بسم الله الرحمن الرحیم

رمز پیروزی مردان بزرگ

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رمز پیروزی مردان بزرگ

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ -

Sobhani Tabrizi, Jafar عنوان و نام پدیدآور : رمز پیروزی مردان بزرگ / جعفر سبحانی وضعیت ویراست : [ویراست ۳؟]. مشخصات نشر : قم نسل جوان ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری : ۱۷۶ ص. شابک : ۳۵۰۰ریال ۹۶۴-۶۲۷۵-۰۰-۱ : یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : موفقیت موضوع : راه و رسم زندگی موضوع : Conduct of life رده بندی کنگره : JB۸۱۶۱/ف۲ س ۲ ۰۸۳۱ رده بندی دیویی : ۱/۸۵۱ شماره کتابشناسی ملی : م ۰۸-۸۰۵۷۲

مقدمه

دوران جوانی دوران امیـد و آرزوست . دوران نشاط و طراوت است . در این حلقه از حیات ، دورنمای آینـده زندگی برای هر جوانی ماننـد رؤ یاهـای شـیرین در برابر دیـدگان پرفروغش مجسم می گردد . فکرهـا می کنـد ، نقشه ها می ریزد و آرزوهای بلند در مغز خود ترسیم می کند .

ولی چه بسا دوران جوانی فردی سپری می گردد و پیری او فرا می رسـد اما او هنوز به کوچکترین آرزوی خود نرسـیده است . گاهی برخلاف انتظار ، بعضی ها به بیش از آنچه آرزو می کنند نائل می گردند و تمام رؤ یاهای شیرین آنها صورت خارجی پیدا می کند .

به طور مسلم شکست آن یکی و پیروزی آن دیگری بی علت نیست و علت هر دو را باید در درون زندگی آنها جستجو کرد .

مطمئـن باشـید آن فرد موفـق و پیروز از طریقی وارد صـحنه زنـدگی شـده که آن طریـق ، پیروزی او را تضـمین کرده ولی آن دیگری که شکست خورده غالبا بر اثر اشتباهات و راههای غلطی بوده که

با پای خود پیموده است .

هدف ما در این کتاب بیان گوشه ای از علل پیروزی مردان موفق جهان و راز خوشبختی آنهاست تا نسل جوان از برنامه سودمند و تجربیات آنها حداکثر استفاده را بنمایند . در جاده ای قدم بگذارند که قبلا هموار است و از راههای پر پیچ و خم و سنگلاخها و بیراهه های زندگی بپرهیزند .

راز موفقیت مردان بزرگ و سر کامیابی آنها یکی دوتا نیست . البته قسمتی از کامیابی آنها مرهون استعدادهای باطنی و نبوغ فکری است که به طور و راثت یا به علل دیگر به آنان رسیده است و ناگفته پیداست که این گونه عوامل قابل تحصیل نیست ؛ بلکه موهبتهائی است که خداوند برای نظام آفرینش در اختیار آنها گذارده است .

صفحات آینده این کتاب اثبات خواهد کرد با اینکه این گونه عوامل در پیشروی جوانان مؤ ثر است ، اما اثر آنها زیاد نیست و عوامل مؤ ثر ترقی ، امور دیگری است که هر فرد علاقمند به آینده خود به آسانی می تواند آنها را بکار بندد و از آنها استفاده کند . و اگر هم بحد نوابغ جهان نرسد ، می تواند یک فرد ممتاز و مبدء آثاری برای اجتماع خود باشد . این موفقیت خود در خور تحسین است و بیشتر جوانان بر اثر گم کردن راه ترقی از این موفقیت محروم می شوند .

ترقیات انسان اکثرا در گروتربیتها ، فعالیتها ، کوششها و اجراء برنامه های مخصوصی است که در نخستین بخش این کتاب از نظر خوانندگان می گذرد و تاءثیر . راثت در ترقی و

انحطاط ، نسبت به این عوامل بسیار کم است .

اکنون ما عوامل و رموز کامیابی مردان بزرگ جهان را به طور اجمال با ذکر شواهد و نمونه های زنده از نظر خوانندگان گرامی می گذارنیم .

عوامل حقیقی کامیابی

۱- کار در خور ذوق و استعداد

در هر سری شوری است ، خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد !

یکی از رموز کامیابی این است که جوان رشته ای را تعقیب کند که مطابق ذوق و سلیقه و توانائی روحی و فکری او باشد .

دستگاه آفرینش همه را یکنواخت نیافریده و در همه افراد بشر توانائی همه کار به ودیعت ننهاده است . بلکه برای گردش چرخهای اجتماع ، افراد را با ذوق و استعدادهای مخصوصی آفریده است تا هر یک رشته ای را دنبال کند که ذوق آن را دارد و کاری را انجام دهد که از عشق باطن و نیروی فطری او سر چشمه می گیرد .

پاره ای از شکستها و ناکامیهای جوانان معلول انحراف ازی این اصل مسلم است که گاهی ؛ بر اثر تبلیغات غلط و تربیتهای نادرست دنبال کاری می روند که ذوق و استعداد آن را ندارند و از کاری که شایستگی و برازندگی آن را دارند سرباز می زنند .

آنها این اصل مسلم را فراموش کرده اند که : در هر سری شوری است ، خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد !

بخاطر دارم در سالهای ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ که مساءله نفت سرزبانها افتاده بود و هر زن و مرد ایرانی یک ((تفکر نفتی)) پیدا کرده بود و کارمندان و مهندسان صنعت نفت ارزش و قیمت قابل توجهی

در میان اجتماع پیدا کرده بودند ، طرز تفکر بیشتر دانشجویان به حکم تبعیت از محیط فرق کرده بود و همه و یا بیشتر دانشجویان خواستار شرکت در رشته مخصوص ((نفت)) شده بودند ولو اینکه بیشتر آنها ذوق آن را نداشتند .

سخت ترین ضربه بر پیشرفت و کامیابی یک فرد دانشجو این است که بدون این که استعداد خود را بسنجد ، بدون مطالعه دقیق ، رشته ای را تعقیب کند که ذوق آن را ندارد .

جوانی که ذوق ادبی دارد از گفتار و قلم او ادب و شعر می بارد و فکر ریاضی او بسیار ناچیز است و کامیابی او به طور مسلم در غیر رشته ادبی رضایت بخش نخواهد بود .

از دفتر خاطرات یک نقاش هنرمند سرگذشت کوتاهی را نقل می کنم : وی در محیط دبیرستان دانش آموز تنبلی بود . نه درس می خواند و نه می گذاشت همکلاسانش درس بخوانند . خار راهی برای خود و دیگران بود ولی چشم و ابرو و پیشانی او از استعداد مخصوصی حکایت می کرد . یک دبیر روان شناس او را به حضور طلبید ، مقداری او را پند داد ، و از عواقب این طرز زندگی ترسانید و گفت : ((همواره سایه پدر بالای سر انسان نیست ، مشکلات زندگی فراوان است و این وضع باعث عقب افتادگی توست .)) در این لحظه که او سخن می گفت ، ناگهان متوجه شد که دانش آموز در حالی که سخنان او را گوش می دهد ، با قطعه ذغالی که از روی زمین برداشته ، عکس مرغی را

که روی شاخه های پر برگ نشسته است ، روی زمین می کشد .

دبیر هوشمند دریافت که این عنصر برای نقاشی آفریده شده ، نه برای حل معالات جبری . او هر چه در این راه رنج ببرد ، کمتر سودی خواهد برد . وظیفه وجدانی خود دانست که به ولی او جریان و تشخیص خود را گزارش دهد .

او هنگامی که با پدر وی روبرو گردید چنین گفت : ((فرزند شما ذوق سرشاری در هنر نقاشی دارد . اگر او را وادار کنید که تغییر رشته دهد شاید در این رشته سرآمد روزگار گردد)) . گذشت زمان صحت گفتار دبیر آزموده را اثبات کرد و چیزی نگذشت که وی نقاش چیره دست و هنرمندی گردید .

از ادیسون پرسیدند چرا اغلب جوانان موفق نمی شوند ؟ گفت : ((برای اینکه راه خود را نمی شناسد و در جاده دیگری گام برمیدارند)) .

یک چنین افراد دو نوع ضرر بر جامعه می زنند : ۱- کاری که شایستگی آن را دارند و اگر آن را تعقیب کنند کامیاب می شوند ، انجام نمی دهند . ۲- کاری را که عهددار آن شده اند بخوبی انجام نداده و از عهده آن بر نمی آیند .

عقربک استعداد هر فردی از هنگام تولد به سوی کاری که برای آن آفریده شده متوجه است .

سعادتمند کسی است که مربیان او سمت تمایل این عقربه را بدست بیاورند .

امروز در کشورهای توسعه یافته با آزمایشهای مخصوص استعداد افراد را به دست می آورند و آنها را وادار می نمایند که در رشته ای که استعداد

آن را دارند وارد شوند .

ایکاش دانشمندان به موازات دستگاههای حرارت سنج و زلزله سنج ، دستگاهی به نام ((استعداد سنج)) اختراع می کردند تا در تمام آموزشگاهها نصب می شد و میلیونها استعداد بشری براثر بدی محیط و ناآشنائی مربیان و پدران و مادران به هدر نمی رفت .

گالیله در بچگی علاقه به ساختن ماشین آلات بچگانه داشت . پدر او بر خلاف میل فرزند ، او را وادار کرد که طب بخواند . او در این راه ترقی نکرد . سپس به آموختن ریاضیات و فیزیک پرداخت بالنتیجه نبوغ خود را در نجوم و چیزهائی که عقربک استعداد او نشان می داد ، ابزار نمود .

گالیله نخستین کسی بود که اثبات کرد زمین به دور خورشید می گردد و نخستین کسی بود که ((پاندول)) ساعت را ساخت .

تولستوی هنوز بچه بود که علاقه زیاد به مطالعه کتاب پیدا کرد و کتابهای فلسفی را زیاد می خواند و در این دوران سعی می کرد مسائل مهم زندگی را مطرح سازد و تا پایان عمر این مسائل در قلمرو و فکر او بود .

جرج مورلند نقاش حیوانات از شش سالگی هنر نقاشی خود را ابزار می کرد . او با این که در سن ۴۱ سالگی بدرود زندگی گفت ، آثار گرانبهائی در نقاشی از خود به یادگار گذارد .

زراه کولبرن از طفولیت استعداد ریاضی اش نمودار بود . گاهی از او می پرسیدند : ((در یک سال یا بیشتر چند ثانیه وجود دارد ؟)) پس از تاءمل مختصری پاسخ صحیح آن را می داد .

جیمز وات ، مخترع چندین آلت مکانیکی و کاشف نیروی بخار ، از آغاز کودکی به آزمایش علاقه زیادی داشت و از این طریق کامیابی هائی در علوم طبیعی بدست آورد .

داروین در دوران کودکی کلکسیون جانوران داشت . و این کشش طبیعی او را به مطالعه درباره ثبات و یا تحول انواع واداشت و نظریه اشتقاق و تحول انواع را پس از یک سفر طولانی به وسیله کتاب ((بنیاد انواع)) انتشار داد .

از پیشوایان مذهبی ما دستور اکید رسیده است که خود را بشناسیم و بسان غواصان در دریای وجود خود فرو رویم و با نورافکنهای قوی خود ، به شناسائی درون خود بپردازیم تا راز درون مت بر ما روشن گردد .

تمایلات باطنی ما بسان مغناطیسی است که شبیه و هم سنخ خود را می کشد و در مخزنی به نام ((حافظه)) انبار می نماید و در مواقع لزوم از آنها بهره برداری می کند . اگر آنچه را می آموزیم مطابق ذوق و تمایلات باطنی ما باشد ، به آسانی وارد مخزن شده تا مدتی ثبات و قرار خود را حفظ می کند . ولی اگر کاری را تعقیب نمائیم که شایستگی طبیعی آن را نداریم ، در اندک زمانی از مغز و مراکز حفظ ما فرار می کند و در نتیجه موفقیت ما خیلی کم می شود . یک چنین فرد منحرف از تمایلات استعداد خود بسان کسی است که بر خلاف جریان آب شنا کند . یا دستخوش امواج کوه پیکر آب می گردد و یا با کامیابی ناچیزی روبرو می شود .

وقتی انسان

خود و شایستگی خود را شناخت و کار مطابق استعداد خود را پذیرفت ، چون عشق و کشش باطنی آن را دارد ، در هدف خود کامیاب می گردد .

یک سلسله استعدادهائی هست که در شرائط مخصوصی بروز و نمو می کند . روان شناس زبر دستی لازم دارد که این نوع استعدادها را تشخیص دهد .

چه بسا نوآموزانی در آغاز تحصیل کودن و نفهم به نظر می رسند ولی بعدا در سنین مخصوصی نابغه می شوند . پیداست ، به حکم قوانین طبیعی ، شکفتن ایت ، گونه شایستگی شرائط دیگری لازم داشت است . می گویند اینشتین ، دانشمند بزرگ و ریاضی دان عصر حاضر ، در کلاسهای ابتدائی رفوزه می شد ، ولی او در محیطهای مخصوصی قدرت دورنی خود را ابزار نمود .

چه بسا افسرانی که یک مدت به زبونی و ترس و بیعرضگی معروف بودند ، ولی در موقع کار ، دلاوریهائی از خود نشان دادند که دهانها از تعجب باز ماند .

به ملکشاه سلجوقی خبر رسید که قیصر روم در صدد تسخیر بغداد است . با ارتش منظم به سمت مرز ایران حرکت کرد . خواجه نظام الملک روزی از ارتش سان دید ، ناگاه قیافه سرباز کوتاه قدی توجه او را جلب کرد . دستور داد که او را از صف بیرون کنند . تصور کرد که از این سرباز کاری ساخته نیست . ملکشاه گفت : ((چه می دانی ؟ شاید همین سرباز قیصر را اسیر کند)) اتفاقا فتح و پیروزی با مسلمانان شد و قیصر روم به دست همین سرباز اسیر گردید

!

۲– کار و کوشش و فعالیت

لیس للانسان الا ما سعی سعادت هر کس در گرو عملش می باشد .

صفحات گیتی و نظام جهان آفرینش گواه روشنی است که کامیابی هر موجودی وابسته به فعالیت و کوشش اوست . تا صدها فعل وانفعال شیمیائی در یک نهال به وجود نیاید ، هرگز یک درخت برومند نخواهد شد . هر موجود ذیر وحی ار روی غریزه و یا فطرت به این حقیقت رسیده که بقاء ناموس حیات در گرو کار و کوشش است .

عدم پیروزی عده ای از جوانان ما عللی دارد . یکی از آن علل این است که روح کار کردن و فعالیت در بعضی از آنها کشته شده است .

هجوم جوانان به سوی ادارات و اشغال کرسیها و میزهای مؤ سسات دولتی گواه روشنی است که عشق به کارهای سنگین کمتر شده است .

بجای اینکه این جوانان مولد ثروت باشند مصرف کننده ثروت هستند .

زندگی مردان موفق شهادت می دهد که همگی مرد کار و زحمت بودند و به قول الکساندر هامیلتن نابغه عصر خود : ((مردم می گویند تو نابغه هستی . من از نبوغ خود خبر ندارم فقط می دانم شخص زحمتکشنی هستم .)) و به قول یکی دیگر از دانشمندان : ((آنچه شده ام نتیجه کار است . من در سراسر عمرم لقمه ای بدون کار و زحمت نخورده ام .))

این صنایع شگفت انگیز مولود کوششهای خستگی ناپذیر دانشمندان است . مخترع رادیو گاهی تا سحر در حالی که همه اهل خانه در خواب فرو رفته بودند ، کار می کرد .

ادیسون برای تکمیل پاره ای

از اختراعات خود شبها و روزها در آزمایشگاه می ماند و برای آن که نیروی برق را طوری تسخیر کند که استفاده از آن ارزن و آسان باشد ، بارها اتفاق می افتاد که دو روز و یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی آمد و چه بسا غذا خوردن را فراموش می کرد و به چند پاره نان خشکیده اکتفا می نمود .

در زندگانی پاستور دانشمند بزرگ فرانسه می خوانیم که شعار او در طول زندگی ((کار)) بود . گاهی چنان سرگرم کار می شد که سروصدا و غوغای بیرون آزمایشگاه را نمی شنید . حتی هنگامی که قوای مهاجم آلمان شهر پاریس را محاصره کردند و غریو توپهای دشمن در آن شهر محشر بپا کرد ، او به هیچ وجه این غوغا را که بیرون آزمایشگاه بپاخاسته بود ، متوجه نشد .

ناپلئون شبانه روز پنج ساعت می خوابید و بقیه ساعات را مشغول کار بود .

نابغه شرق ، ابن سینا ، مردی پرکار و پرمطالعه بود . کتابهای متنوع او یادگار و نشانه فعالیتهای خستگی ناپذیر اوست . کتاب ((شفا)) در فلسفه و ((قانون)) در طب دو اثر بزرگ او شهرت جهانی دارد و کتاب اخیر وی به زبانهای زنده جهان ترجمه شده است .

ابن رشد ، دانشمند اسلامی ، از موقعی که با کتاب آشنا شده بود حتی یک روز از عمر خود را بدون مطالعه و تفکر نگذارنده بود .

کتاب ((جواهر الکلام)) یکی از کتابهای نفیس و از مدارک فقه اسلامی است و تاکنون کتابی به این جامعی در فقه نوشته نشده است .

چاپ اخیر کتاب در حدود چهل جلد نسبتا قطور می باشد .

دانشمند گرامی آقای محمدتقی قمی که از شخصیتهای ایرانی ساکن مصر بود ، نقل می کرد که روزی تمام مجلدات این کتاب را به نظر اساتید دانشگاه مصر رسانیدم و گفتم همه این مجلدات را با این دقت ، یک نفر نوشته است . آنان از شنیدن این سخن فوق العاده تعجب کردند .

یکی از اساتید بزرگ و عالیقدر ما از فقید علم و فلسفه و عرفان آقای شاه آبادی نقل می کرد که :

پدرم یکی از شاگردان مرحوم نویسنده کتاب ((جواهر الکلام)) بود . روزی که آن دانشمند بزرگ با مرگ و فقدان فرزند ارشد و دانشمند خود روبرو گردید ، موقعی مراسم غسل او به پایان رسید که هوا روبه تاریکی بود . لذا قرار شد بدن او را در یکی از بقعه های صحن مطهر امیرالمؤ منان بگذارند و فردای آن روز مراسم تشییع در میان انبوه جمعیت به عمل آید .

با اینکه مرحوم صاحب ((جواهر)) داغدار بود مع الوصف همان شب برنامه مطالعه و نوشتن خود را تعطیل نکرد . با کمال صبر و استقامت ، پس از خواندن مقداری از کلام اللّه مجید در کنار بدن فرزند عزیز خود به مطالعه و نوشتن صفحاتی از کتاب ((جواهر)) پرداخت .

مرجع عالیقدر اسلام مرحوم آقای بروجردی می گفتند : ((یک شب که درباره یکی از مسائل علم اصول (ترتب) فکر می کردم و می نوشتم چنان سرگرم مطالعه و فکر و نوشتن بودم که رنج بی خوابی را ملتفت نبودم . یک مرتبه صدای

مؤ ذن به گوشم رسید ، متوجه شدم که هوا دارد روشن می شود و من از آغاز تا پایان شب سرگرم کار بوده ام .))

در افسانه های پیشینیان آمده است که در نقاط گوناگون زمین گنجهائی است و روی هر گنجی اژوهائی است و تا بر آن پیروز نشویم . گنج میسر نخواهد شد .

بسیاری از مردم این مطلب را افسانه پنداشته و گروهی نیز به ظاهر آن اکتفا کرده اند . یعنی تصور نموده اند که واقعا در زیر زمین گنجها و دفینه هائی است و حقیقتا روی هر گنجی ماری خوابیده است

در صورتی که جمله فوق حقیقتی را در بر دارد و آن گنجها همان ذخائر فکری یا طبیعی است که در اختیار بشر گذارنده شده ، و موهبتهائی است که خداوند بزرگ به ما داده است . آن مارها کنایه از مشکلات و مشقتهائی است که باید بشر در راه تحصیل آن متحمل گردد .

ادیسون می گوید : ((هیچ یک از اختراعات من محلول تصادف نیست . وقتی که معتقد شدم فلان کار نتیجه بخش است خودم را به آن کار می بندم و تجربه روی تجربه می کنم تا کامیاب شوم .))

نیوتن می گوید : ((اگر من به جائی رسیده ام براثر کار و کوشش است .))

میکلانژ می گوید : ((اگر مردم می دانستند که برای احراز مقام استادی چه رنجها برده ام از دیدن شگفتیهای هنرم متعجب نمی شدند .))

و به قول بزرگمهر باید لب فروبست و بازو گشود و کار کرد و دم نزد و یقین نمود که کلید طلائی کامیابی

کار و کوشش است .

براستی برخی از مردان روان عظیمی دارند و روح آنها بسان دریا بی قرار است . حرارت و عشق و علاقه آنها به کار و هدف ، آنها را به جنبش و حرکت در می آورد . حتی در لحظات سخت زندگی نیز دست از کار و کوشش بر نمی دارند .

مورخ بزرگ اسلامی ، ابن خلدون ، شاهکار نفیس خود به نام ((مقدمه بر تاریخ)) را در تبعید گاه نوشته است .

فیلسوف شرق ، خواجه نصیر الدین طوسی ، که مدتها در قلعه ((الموت)) از طرف فرقه اسماعیلیه باز داشت بود کتاب بزرگ و ذیقیمت خود به نام ((شرح اشارات)) را در آن زندان نوشته است .

دانشمند بزرگ ما ، مرحوم شهید اول ، اثر ارجداری به نام ((لمعه)) را که متن قوانین اسلامی است در زندان دمشق نوشته است .

سروالترراله ((تاریخ دنیا)) را در زندان نوشته است .

رابن کرمو شاهکار ادبیات انگلستان را در زندان به وجود آورده است . ما در این قسمت به همین اندازه اکتفا کرده و سخنانی از بزرگان برای خوانندگان گرامی نقل می نمائیم .

رسول گرامی کارگری را دید که دستش آماس کرده بود . دست او را بلند کرد و فرمود : ((آتش دوزخ هیچ گاه این دست را نمی سوزاند . این دستی است که خدا و پیامبر او آن را دوست می دارند . هر کس از دسترنج خود زندگی کند خدا با نظر رحمت به او می گردد .))(۱)

عابدی خدمت پیامبر رسید . به عرض حضرتش رساندند

که او تمام سال را با عبادت می گذراند و مخارج عائله او را برادرش می دهد . پیامبر فرمود : ((برادر او که متکفل مخارج عائله اوست از وی در نزد خدا مقربتر و از او عابدتر است .))

امیرمؤ منان در مسجد کوفه به دسته اس برخورد کرد که در گوشه ای نشسته بودند . از خصوصیات آنها پرسید . عرض کردند : ((رجال الحق)) هستند و اگر کسی چیزی به آنها بدهد می خورند والا صبر می نمایند . فرمود : ((سگان بازار کوفه نیز چنین هستند . اگر استخوانی برسد می خورند و گرنه صبر می کنند .)) سپس دستور داد که حلقه ((رجال الحق)) پراکنده شود و هر کدام دنبال کاری بروند .

سعادت و خوشبختی در خانه کسی را می زند که ساعی و کوشا باشد .

کسانی که جهان را تکان داده اند ، از نظر مواهب عقلی و فکری ، زیاد فوق العاده نبوده اند ؛ بلکه شالوده موفقیت آن ها را کار و کوشش و بعدا ثبات و استقامت تشکیل می داده است .

بزرگان جهان برای تامین زندگی از تصدی کارهای کوچک پروائی نداشتند . بسیاری از شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام روغن فروش ، کفش دوز ، شتردار ، و . . . بودند .

افلاطون هنگام سیاحت در مصر مخارج سفر خود را از روغن فروشی در می آورد .

لینه گیاه شناس معروف کفش دوز بود .

بدبختانه یکی از فحشهای رجال ما این است که در مقام مذمت افراد می گویند : حمال ! در صورتی که

باربری شغل شریفی است و اگر یکی روز باربران اسکله دست به اعتصاب بزنند ، یا باربران یک شهر دست از کار بکشند ، زندگی فلج می شود .

پیشوای بزرگ جهان انسانیت حضرت امیر مومنان علیه السلام با دست خود باغهای زیادی احداث میکرد و بعدا به بینویان واگذار می نمود . با قدرت بازوان خود قناتهای متعددی در گوشه و کنار مدینه بوجود آورد و از عرق ریزی در راه کار هرگز واهمه نداشت .

پیامبر اسلام کسی را که سرباز اجتماع باشد لعن نموده و او را از رحمت خدا دور دانسته است . (۲)

پشوای پنجم ما حضرت امام باقر علیه السلام در هوای گرم به مزرعه و باغ خود می رفت و در حالی که عرق از پیشانی او می ریخت ، دستورات لازم به متصدیان کار می داد و شخصا کارها را روبه راه می ساخت . وقتی مورد اعتراض یکی از دوستان خود محمد منکدر قرار گرفت و او تصور کرد که کار کردن برای شخصیتی مانند امام باقر شایسته نیست ، امام در پاسخ وی گفت : ((کار و کسب یک نوع عبادت است . من بدین وسیله می خواهم خود و خانواده ام را از تو و دیگران بی نیاز سازم .)) (۳)

۳ –ایمان به هدف

نشان مرد مومن با تو گویم : اگر مرگش رسد خندان بمیرد

ایمان به هدف محرک باطنی و درونی است که خواه ناخواه انسان را به سوی هدف می کشاند . از آنجا که حب ذات در انسان ریشه عمیقی دارد و ریشه آن هرگز گسستنی نیست ، هر گاه انسان مطمئن

باشد که سعادت و کامیابی او در گرو فلان کار است ، خواه ناخواه به سوی آن می رود .

فردی که به صحت و تندرستی خود علاقه دارد ، روزی که بیمار می وشد داروی تلخ را به آسانی می خورد و خود را زیر چاقوی جراحان قرار می دهد . چرا ؟ ! زیرا می داند بهداشت و عافیت او در گرو دارو خوردن ، جراحی و بریده شدن عضوهای فاسد است .

غواصی که یقین دارد در دریا جواهرات گرانبهائی وجود دارد با عشق خاصی خود را در کام امواج آن قرار می دهد ، ولی اگر اعتقاد و ایمان از بیمار و غواص سلب شود ، دست روی دست گذارده ، نه دارو می خورد ، و نه در امواج دریا فرو می رود .

در پرتو این ایمان ، انسان که کمیابی و نیل به هدف را در سر می پروراند سختیها و مرارتها را آسان می شمارد و با خار و تیر همبستر می گردد و نمی نالد . گاهی برای عشق به هدف می کند . با چهره باز به استقبال مرگ می رود و با نشاط فراوان در راه هدف جان می سپارد .

نشان مرد مومن با تو گویم

اگر مرگش رسد خندان بمیرد

این همان عشق و علاقه و اعتقاد و ایمان به هدف است که فضانوردان را تا آستانه مرگ می کشاند و برای گشودن طلسم آسمانها و تسخیر کرات سماوی آنان را به تلاش همه جانبها وادار می کند .

چهارده قرن پیش در بیابان بدر ، مسلمانان که شماره آنها از ۳۱۳ نفر تجاوز

نمی کرد ، و از نظر ابزار جنگی و دفاعی تجهیز کافی نداشتند . با ارتش مجهز و نیرومند قریش روبرو شدند .

احتمال پیروزی مسلمانان از نظر محاسبه یک کارشناس نظامی بسیار ناچیز بود و هرگز تصور نمی شد که این گروه ناچیز سزازمان یک ارتش نیرومند را درهم کوبند . ولی برخلاف پندارهای مردم مادی و کارشناسان ماده پرست ، یک اقلیت داریا نیروی ایمان به هدف ، در ظرف چند ساعت بر یک ارتش مجهز پیروز گردید .

علت کامیابی و پیروزی این اقلیت همان ایمان به هدف بود که مرگ و شهادت را برای آنها آسان کرد .

این حقیقتی است که خود دشمن به آن اعتراف کرد زیرا پیش از نبرد قهرمانی از سپاه دشمن مامور شد که قدرت مادی و روحی سپاه مسلمانان را ارزیابی کند و گزارش صحیحی در این باره به فرماندهی کل قوا تسلیم نماید . او پس از یک بررسی صحیح چنین گزارش داد :

مسلمانان اگر چه از نظر شماره در اقلیت هستند ولی از نظر توانائی روحی و استقامت در راه عقیده خود بسیار ممتازند . آنان جمعیتی هستند که جز شمشیرهای خود پناهگاهی ندارند . تا هر نفر از آنها یک نفر از شما را نکشد کشته نخواهد شد . هر گاه به تعداد خودشان از شما کشتند دیگر زندگی چه سودی خواهد داشت .

سرباز مومن به هدف از هیچگونه جانبازی و فداکاری مضایقه نمی کند و میدان نبرد با حجله عروسی برای او فرق ندارد . چنین نمونه های بارزی در تاریخ اسلام و سایر ادیان وجود دارد .

گردانی

از ارتش اسلام اسیر روم مسیحی گردید و در دادگاه نظامی دشمن همه به اعدام محکوم شدند . به فرمانده گردان پیشنهاد شد که اگر به آئین مسیح بگرود ، دادگاه راءی خود را پس خواهد گرفت . فرمانده مسلمان که هدف را بالاتر از جان خویش می پنداشت و می دانست که اگر حتی به ظاهر دست از اسلام بردارد ، و به آئین مسیح بگرود ، علاوه بر اینکه به آئین خود که آن را بالاتر از جان خویش می داند اهانت کرده ، سبب خواهد شد که سائر سربازان اسلام که در همان زمان در جبهه های جنگ با کمال مردانگی می جنگیدند ، شهامت خود را از دست بدهند و روح تسلیم بر آنها حکومت نماید .

لذا با صراحت پیشنهاد دادگاه را رد کرد . دادگاه به فرمانده که نامش حذافه بود وعده داد که اگر آئین مسیح علیه السلام را انتخاب کند ، با دختر قیصر ازدواج خواهد کرد و به پست های عالی گمارده خواهد شد . وی بازپیشنهاد دادگاه را رد کرد . قیصر که خود در دادگاه حاضر بود دستور داد یکی از سربازان اسلام را در دیگ داغ پر از روغن زیتون بیندازند تا حذافه ببیند که حکم دادگاه قطعی است و شوخی بردار نیست . او با دیدگان خود دید که گوشتهای سرباز از استخوانهایش جدا شده و جسدش در میان دیگ روغن بالا و پائین می رود . در این لحظه حذافه سخت گریست و آنان تصور کردند که وی از ترس به گریه افتاده است . وی فورا رو به آنها کرد

و چنین گفت :

من هرگز از این سرنوشتی که در انتظارم است گریان نیستم . من از این جهت گریه می کنم که یک جان بیش در اختیار ندارم تا آنرا فدای اسلام سازم . ایکاش به شماره موهایم جان داشتم و آن را فدای عقیده خود می ساختم .

حضار از این ایمان راسخ انگشت تعجب به دندان گرفتند و به بهانه خاصی او را با هشتاد سرباز ازاد ساختند . (۴)

تا چند پیش در جهان سیاست مساله ای به نام ویتنام وجود داشت . یک ملت پابرهنه و مسلح به نیروی تیر و کمان ، در پرتو ایمان و اعتقاد به هدف ، اقتصاد و ارتش امریکا را به زانو در آورد و در حقیقت یک ویت کنگ برای آمریکا یک میلیون دلار خرج تراشید .

در سال ۱۹۶۵ ، امریکا ۸۰۰۰۰ تن بمب برفراز ویتنام جنوبی (مناطق تحت اختیار ویت کنگها) و ویتنام شمالی ریخته است ، و بیش از ۱۵ میلیارد و ۸۰۰ ملیون دلار در سال ۱۹۶۶ خرج کرده است . (۵)

کشیشان بودائی در میدان های سایگون خود را آتش می زنند و بدون آنکه کمترین لرزش در سیمایشان مشاهده شود ، مانند مشعل می سوزند و بودائیان در اطرافشان سرود مذهبی می خوانند . این معلوم ایمان راسخی است که سرزمین آنها را میدان مبارزه شرق و غرب کرده است .

ولی برای تقویت اراده افسران و سربازان امریکائی لازم است هر ماه دسته ای از هنر پیشه ها با مخارج گزاف براه افتند و به زندگی تیره آنها با تشکیل محافل و مجالس رقص صفای

مادی بخشند .

سربازان ویتنامی برای هدف مشخص می جنگند و هدف آنها خاتمه دادن به دوران استعمار و آزاد زیستن است . ولی سرباز امریکائی نمی داند برای چه می جنگد . زیرا سرزمین وی با سرزمین ویتنام هزاران فرسنگ فاصله دارد .

ایمان به هدف آثار فراوانی دارد . بزرگترین آثار ایمان همان جانبازی و فداکاری است و در کتاب آسمانی مسلمانان تصریحات زیادی نسبت به این موضوع شده است .

۴– استقامت و پشکار

پافشاری و استقامت میخ سزد ،

از عبرت بشر گردد

برسرش هر چه بیشتر کوبی

پافشاریش بیشتر گردد

صبر و شکیبائی و استقامت بردباری از شیوه مردان بزرگ و کامیاب جهان است . صبر شکیبائی که یک فضیلت عالی انسانی است گاهی با یک رذیله اخلاقی به نام سستی و تنبلی و دست روی دست گذاردن و تن به تقدیر و قضا دادن و زیر بار هر گونه تعدی و ستم رفتن اشتباه می شود . در صورتی که شکیبائی بردباری و استقامت و پشتکار ، ضامن سعادت و کامیابی است ، و بیحالی و بیعاری و سستی و تنبلی موجب تیره روزی و بدفرجامی . اکنون ما این دو حالت متضاد را با نقل مثالهای گوناگون از هم جدا می سازیم :

۱– باغبانی می خواهد در داخل باغ چمن و گلستانی داشته باشد که بوی گلها شامه واردین را معطر کند و الوان مختلف گلها چشمها را خیره سازد و به محیط باغ صفای مخصوصی بخشد . باغبانی که چنین آرزوئی را در سر می پروراند باید در طریق آرزوی خود تن به کار داده ، سوز گرما و سرما را بر

خود هموار سازد . با نیش خار همدم گردد و وقت و بیوقت به باغ سرکشی کند . ما این گونه تحمل رنج را برای هدف عالی صبر و شکیبائی می نامیم .

۲- بازرگانی که در طلب سود و بالا بردن سطح ثروت خویش است باید رنج سفر دریائی و زمینی و هوائی را تحمل کند . دانشجوئی که می خواهد بهترین نمره را بیاورد و سیاستمداری که می خواهد قلوب ملت را متوجه خویش سازد ، باید با استقامت زائدالوصفی مقدمات کار و عقیده خود را انجام دهد . اینجاست که حافظ شیرازی می گوید :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

ممکن است تصور شود که این عامل پیروزی به نام استقامت پشکار باید در دومین رمز موفقیت که به نام کار و کوشش گذشت ادغام گردد . در صورتی که چنین نیست . چه بسا افرادی در آغاز کار روح کار و کوشش دارند ولی موقعی که به شدائد و سختیها بر می خورند فوق العاده ناتوان می شوند . لذا باید بردباری را پشتوانه کار و کوشش شمرد و انگیزه ای برای ادامه کار دانست .

موفقیتها یکنواخت نیست ، دیر و زود دارد ، هرگز نبایست انتظار داشت در همه کارها یکنواخت و یکزمان موفق گردیم . وضع کارها با هم فرق دارد ، چه بسا کارهای آسانی در شرائط پیچیده ای قرار می گیرند . وانگهی استعداد و شایستگی یکسان باشند ، ولی هوش و درک آنها از نظر درجه و شدت و ضعف با هم فرق داشته باشد . چه بسا ممکن

است یک نفر کاری را در ظرف یک سال بیاموزد و مشکلات آن را در همان مدت برطرف سازد . این دلیل آن نیست که همه بایست آن را در همان مدت بیاموزند .

می گویند : جرج استفن ، مهندسی که معروف به ((پدر راه آهنها)) گردید ، در کسب دانش بکندی پیش می رفت ولی اولین لکوموتیو جهان به دست او ساخته شد و نخستین قطار مسافربری را او در سال ۱۸۲۵ میلادی به راه انداخت .

دانشمندان می گویند دو نوع نبوغ وجود دارد : نبوغ دیررس و نبوغ زودرس . و صفحات زندگانی نوابغ جهان گواه قطعی بر این تقسیم است .

ما نیز می گوئیم کامیابی دو جور است :

کامیابی نزدیک ، و کامیابی دور . به علت دیر شدن کامیابی نباید دست از کار کشید و موفقیت را محال و ممتنع دانست .

ابوجعرانه ، دانشمند و عالم بزرگ اسلامی ، به ثبات و استقامت معروف است . وی که درس استقامت را از یک حشره به نام جعرانه فرا گرفته است می گوید :

در مسجد جامع دمشق کنار ستون صافی نشسته بودم که دیدم این حشره قصد دارد روی آن سنگ صاف بالا برود و بالای ستون کنار چراغی بنشیند . من از اول شب تا نزدیکیهای صبح در کنار آن ستون نشسته بودم و در بالا رفتن این جانور دقت می کردم . دیدم ۷۰۰ بار از روی زمین تا میانه ستون بالا رفت و در اثنا شکست خورده ، به روی زمین افتاد ؛ زیرا آن ستون صاف بود و پای او را روی

آن قرار نمی گرفت و در وسط می لغزید .

از تصمیم و اراده آهنین این حشره فوق العاده در تعجب فرو ماندم . برخاستم وضو ساختم و نماز خواندم . بعد نگاهی به آن حشره کردم و دیدم بر اثر استقامت شاهد مقصود را در آغوش کشیده و کنار آن چراغ نشسته است .

پافشاری و استقامت میخ

سزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبی

پافشاریش بیشتر گردد

دموستن از سخنوران بزرگ امریکاست . او در فن خطابه پی در پی با شکست روبرو می شد و زبانش می گرفت . و برای تکمیل فن خطابه ، در زیر زمین ، به تمرین می پرداخت .

گاهی با تراشیدن نصف سرو صورت ، قیافه خنده آوری پیدا می کرد ، و بدین وسیله مجبور می شد ، ماهها در خانه بماند ، و مشغول تمرین خطابه گردد .

سرگذشت سکاکی دانشمند قرن هفتم هجری بسیار جالب است . وی در سی سالگی تحصیل را آغاز نمود . با اینکه آموزگار او از موفقیت وی ماءیوس بود ، او با شور و پشتکار عجیبی مشغول تحصیل شد .

آموزگار برای درک هوش و زمینه فهم وی مساءله ساده ای را طرح کرد و آن یک مساءله از فقه شافعی بود که پوست سگ با دباغی پاک می شود . و استاد آن را چنین مطرح ساخت : ((پوست سگ با دباغی پاک می شود .)) سکاکی آن را زیاد تکرار کرد و با شور و شوق آماده درس پس دادن بود .

فردای آن روز معلم در میان انبوهی از شاگردان از سکاکی پرسید

که مسئله دیروز چه بود ؟ سکاکی ناگهان گفت : ((سگ گفت پوست استاد با دباغی پاک می شود .)) در این لحظه شلیک خنده شاگردان و معلم بلند شد . ولی روح آن نوآموز سالمند به اندازه ای توانا بود که از این عدم موفقیت در امتحان شکست نخورد و ده سال تمام در این راه گام زد . ولی به علت بالا بودن سن ، تحصیل او رضایتبخش نبود .

روزی برای حفظ درس به صحرا رفته و اثر ریزش باران را روی صخره ای مشاهده کرد . او از دیدن این منظره پند گرفت و گفت : ((هرگز دل و روح من سختتر از این سنگ نیست . اگر قطرات دانش بسان آب باران در دل من ریزش کند ، به طور مسلم اثر نیکوئی در روان من خواهد گذارد)) .

او به شهر بازگشت و با شور زائدالوصفی مشغول تحصیل شد و بر اثر استقامت و پشتکار ، یکی از نوابغ ادبیات عرب گردید . وی کتابی در علوم عربی انتشار داد که مدتها محور تدریس در دانشکده های اسلامی بود . (۶)

چشمه ساری از کوهساران سرازیر می شود و در مسیر راه به صخره ها و موانع زیادی برمی خورد که چه بسا ساعاتی از پیشروی آب جلوگیری کرده ، و در برابر آن مقاومت سرسختانه نشان می دهند . آب با کند و کاو ریز ریز و پی گیر خود هر لحظه از نیروی موانع می کاهد و با باز کردن منافذ و دریچه های ریز راهی برای خود باز می کند . این مثل را که

حقیقتی است قابل توجه ، مرحوم ملک الشعراء بهار بنظم در آورده است :

جدا شد یکی چشمه از کوهسار

بره گشت ناگه بسنگی دچار

به نرمی چنین گفت با سنگ سخت

کرم کرده راهی ده ای نیکبخت

ولی سنگ چون خو گران بود سر

زدش سیلی و گفت دور ای پسر

نجنبیدم از سیل دریا گرای

که ای تو ، که پیش تو جنبم زجای

نشد چشمه از پاسخ سنگ سرد

به کندن در ایستاد و ابرام کرد

بسی کند و کارید و کوشش نمود

کزین سنگ خارا رهی برگشود

ز کوشش به هر چیز خواهی رسی

به هر چیز خواهی کماهی رسی

کسانی که مشغول کارهای اجتماعی هستند بیش از دیگران به صبر و حوصله و ثبات و استقامت نیازمندند و بدون بردباری هرگز گامی به پیش نخواهند برد .

یکی از فلاسفه انگلستان عقیده داشت که هیچ کس در انجام کاری ناتوان نیست . وی روزی با یک اسب سوار ماهر همسفر شد . در اثناء راه به دیوار کوتاهی رسیدند . سوارکار ماهر با یک ضربه بر اسب از بالای دیوار پرید . فیلسوف مزبور خواست همان کار را انجام دهد ولی موفق نشد و از اسب به زمین افتاد . از زمین برخاست و دومرتبه اسب را زد تا از روی دیوار به آن سوبپرد لکن باز از روی اسب افتاد . بار سوم بر اثر سعی و ثبات موفقیت به دست آورد .

اودوبون ، حیوان شناس معروف امریکا ، دویست تصویر از پرندگان گوناگون را روی کاغذ ترسیم کرده و هنگام مسافرت همه را در صندوقی گذارده بود . در غیاب وی تمام اوراق طعمه موشها شده بود . وی موقعی که

در صندوق را باز کرد ، زحمات خود را برباد دید . بسیار متاءثر شد ولی در پرتو سعی و استقامت همه تصاویر را از نو ترسیم کرد .

یکی از دوستان کارلایل جلد اول تاریخ فرانسه را از وی عاریت گرفت و این نسخه منحصر بفرد در خانه . دوست وی براثر اشتباه خدمتگزار خانه طعمه آتش گردید . ولی او با صبر و استقامت کامل تمام کتاب را از نو نوشت .

هاروی ، کاشف گردش خون در بدن ، هشت سال مشغول آزمایش بود تا به نظریه خود یقین و اطمینان پیدا کرد . سپس آن را با دلائل ساده ابزار نمود . صدای مخالفت از هر طرف بلند شد . گروهی او را مجنون و دیوانه خواندند و دوستانش وی را ترک کردند . او با کمال ثبات و استواری به دفاع از عقیده خود پرداخت و اکنون کشف وی یکی از مسلمات علوم طبیعی است .

۵– تمرکز فکر

قطرات باران اگر در نقطه ای گرد آید ، دریاچه ای را تشکیل می دهد و اگر پراکنده شود ، در دل زمین فرو می رود . همچنین است فعالیتهای فکری و بدنی ما .

تمرکز فکر یکی از عوامل کامیابی است . تمرکز دادن فکر در یک نقطه باعث می شود که فشار فکر به یک نقطه متوجه گردد و هرگونه مانع سرسخت از جلوی پا برداشته شود . نقش تمرکز فکر در کار ، همان نقش اهرم در فیزیک است . کار اهرم این است که نیروها را در نقطه ای متمرکز می سازد و با یک فشار متناسب ، جسم

سنگینی را بلند می کند . لذا با تمرکز فکر در یک نقطه ، بسیاری از مشکلات از پیش پای انسان برداشته می شود .

فعالیتهای بـدنی و فکری ما بسان قطرات باران است که اگر در نقطه ای گرد آیـد ، دریاچه ای را تشکیل می دهـد ، ولی اگر پراکنده شود ، در دل زمین فرو می رود و نتیجه ای به دست نمی آید .

شما آوازه نابغه شـرق ، شیخ بهائی ، را شنیده اید . وی در بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی و اسلامی دست توانائی داشت و به عنوان یکی از چهره های درخشان خاور زمین در بسـیاری از رشته های علمی آثار ارزنده ای از خود به یادگار گذارده است . وی می گوید :

من با دانشـمندان نامـدار که ذی فنون بودنـد و در رشـته های گوناگون کار کرده ، و در هر علمی اطلاعات وسـیعی به دسـت آورده بودنـد ، وارد بحث و مذاکره شدم و بر همه آنها پیروز گشـتم . ولی هر موقع با متخصـص یک فن یعنی کسـی که تمام نیروی خود را در یـک رشـته به کـار برده بود ، به بحث پرداختم سـخت مغلوب شـدم ؛ زیرا بر اثر متناهی بودن نیروی فکری ، زوایائی از هر علم برای من مخفی مانده بود .

قوای عقلی در حل مشـکلات بسان اشـعه خورشـید است که اگر به وسـیله ذره بین در نقطه ای متمرکز نشود ، چیزی را که در مقابل آن قرار گرفته است نمی سوزاند . و اشعه فکر انسانی تا به نقطه واحدی نتابد موانع را ریشه کن

نمی سازد و جوانب موضوع را روشن نمی کند .

معلمـان مجرب هواره شاگردان را تشویق می کننـد که در هر موضوعی دقت خود را به کار اندازنـد . دقت جز متمرکز ساختن قوا در نقطه ای ، چیز دیرگی نیست و همه اکتشافات معلول و اثر مستقیم دقت کاشفین در یک موضوع است .

عده ای هستند که اصـلا در زندگی نقشه و هدف ندارند وبسان یک کشتی و یا هواپیمای بدون قطب نما ، سرگردانند . یک چنین کشتی براثر تصادم بـا کوههای مخفی دریائی خرد می شود و چنین هواپیمائی به هنگام عبور از روی چاههای هوایی در آن سقوط می نماید .

افراد بی نقشه نیز براثر تصادم با کوه حوادث از پای در آمده و یا در دره نابودی سقوط می کنند .

عده دیگری هستند که نقشه دارند ولی پیش ار رسیدن به هدف از نیمه راه عقب نشینی می کنند و راه دیگری پیش می گیرند . مرد موفق کسـی است که تا به هـدف نرسـد دست از آن برنـدارد و به کاردیگر اشـتغال نورزد . زیرا راه هرقـدر دور باشـد با پیمودن متوالی با پایان می رسد .

اصولاـ یکی از وسائـل عقب مانـدگی گروهی از افراد مسـتعد و آمـاده این است که بنـا به عـواملی گرفتـار ((تلون مزاج)) می شونـد و از این شـاخه به آن شـاخه می پرنـد . اینـان در قلمروهای مختلف گام می نهنـد ؛ کاری را انجام نـداده ، دست به کار دیگر می زنند و می خواهند همه کاره شوند ولی سرانجام هیچ کاره اند .

طبیعت جهان آفرینش به

ما خوب درس می آموزد : اگر نهالی را چندبار جابه جا کنند ، سرانجام پژمرده می شود . ولی نهالهای ثابت و پابرجا همواره خرم و شاداب جلوه می کنند . جابه جا کردن نهال و اصول فکر موجب پریشانی می شود و فکر را از رشد و نمو باز می دارد . یکی از علائم نوابغ این است که می توانند افکار خود را در نقطه ای متمرکز سازند .

همه کاره بودن علاوه بر ضررهای فردی ، لطمه اجتماعی شدیدی دارد . چه بسا اقتصاد و فرهنگ یک کشور را فلج می سازد و هرج و مرج عجیبی به وجود می آورد که اصلاح آن بسختی صورت می پذیرد .

بوفون می گفت : قریحه و موهبت فقط عبارت از این است که انسان هوش خود را به یک نقطه متوجه سازد .

از نیوتن پرسیدند : ((چطور موفق به این اکتشافات زیاد شدید ؟)) وی جواب داد : ((با تاءمل مستمر در آنها .)) او درباره یک موضوع آنقدر فکر و تاءمل می کرد تا برایش مانند روز روشن می گردید .

یکی از مزایای تمدن کنونی پرورش دادن استادان متخصص است ؛ تنوع و کثرت رشته های علوم موضوع تخصص را به صورت یک امر اجتناب ناپذیر در آورده است و اگر این کار از میان برود ، کاروان ترقی در حد معینی توقف می کند .

۶- نظم و انضباط

((من شما فرزندانم را به پیروی از دستورات خدا و نظم و انضباط در زندگی توصیه می کنم .)) امام علی علیه السلام

نظم و انضباط نه تنها از رازهای

پیروزی مردان بزرگ می باشد ، بلکه کاخ بلند آفریش روی آن استوار شده است . اگر منظومه شمسی برقرار است و سیارات دور آن می گردند و کوچکترین خللی در طی قرون در آن رخ نداده است ؛ از این نظر است که بنیاد آفرینش آن را نظم و محاسبه تشکیل داده است .

در تمام مظاهر هستی ، از بزرگترین موجودات تا کوچکترین آنها یعنی اتم ، نظم و دقت به کار رفته است . نظمی که بر بزرگترین منظومه های جهان حکومت می کند ، بر اتم نیز حکمفرماست .

هر اتم دارای هسته مرکزی به نام پروتون است و الکترونها مانند اقمار و سیارات با ترتیب دور هسته مرکزی خود می گردند .

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

جهان آفرینش برای ما بهترین راهنماست . نقشه زندگی ، دوام ، ثبات حیات و رمز پیروزی را باید از آن آموخت . آن به ما می گوید : رمز بقاء و استواری من نظمی است که آفریدگارم در من نهاده است .

اگر در مراکز علمی هرج و مرج حکمفرما گردید ، اگر از دستگاه بازرگانی کشور نظم و حساب رخت بربست و توازن عرضه و تقاضا از بین رفت و اگر در دستگاه انتظامی مملکت انضباط سربازی جای خود را به خود سری داد ، باید فاتحه زندگی را در آن کشور خواند .

امیرمؤ منان وقتی در بستر بیماری افتاد ، نخستین توصیه و سفارش وی به فرزندان گرامی خود این بود : ((اوصیکم بتقوی اللّه و نظم امرکم)) یعنی : شما را به پرهیز

از نافرمانی خدا و نظم و انضباط در زندگی توصیه می نمایم . (۷)

یکی از نشانه های نظم این است که اوقات شبانه روزی را بر نیازمندیهای خود تقسیم کنیم و زیر بنای زندگی را که نظم است ، محکمتر سازیم و از بی نظمی که کشنده شایستگی و برباد دهنده هرگونه استعداد است ، بپرهیزیم .

پیشوای پرهیزگاران می فرماید : ((یک فرد مسلمان باید اوقات شبانه روزی خود را سه بخش کند : قسمتی برای پرستش خدا ، مقداری برای به دست آوردن معاش و پاره ای برای نیازهای نفسانی که در زندگی مادی از آن چاره ای نیست .))

اگر در بخشی از عمر نظم و انضباط حکمفرما نگردید آیا می توان در باقیمانده عمر از آن استفاده کرد ؟ به طور مسلم بلی ! زیرا دورانهای سه گانه زندگی (کودکی ، جوانی ، پیری) مانند طبقات مختلف کشتی است که با فشار دادن دگمه ای یک قسمت دیگر جدا می شود ، و اگر بر یکی از طبقات آن لطمه ای وارد شد ، می توان آن قسمت را از کشتی جدا ساخت ، مرد موفق کسی است که با نیروی اندیشه و خرد قطعات مختلف زندگی را از هم جدا سازد و برای هر کدام حساب جداگانه باز کند . بسیار مایه بدبختی است که بجای استفاده از امکانات موجود ، وقت خود را در تاءسف بر گذشته تلف کند و از به کار بردن نظم در قسمت دیگر زندگی غفلت ورزد .

از وزیر لایق و شایسته ای که به همکارهای خود به طور دقیق رسیدگی می

کرد پرسیدند : ((چطور به این همه کار می رسی ؟)) گفت : ((آنچه را امروز می توانم بکنم به فردا نمی اندازم و هیچ وقت تاءخیر در کاری را روا نمی دانم .))

من از تابلوهائی که در آژانسها و کارگاه ها نصب می کنند و در آن چنین می نویسند : ((وقت طلاست)) بسیار در شگفت هستم ، زیرا ارزش وقت بمراتب بالاتر از طلاست ، ولی این موجود گرانبها در صورتی از طلا بالاتر می گردد که نظم و انضباط در اوقات انسان برقرار باشد و هر کاری در موقع خود انجام گیرد .

۷- کار را از جای کوچک شروع کنیم

باید با همت و نقشه بزرگ وارد کار شد ، ولی کار را از جای کوچک آغاز نمود .

مقصود این نیست که کار را از جای کوچک آغاز کنیم و همانجا درجا زنیم . و یا با همت کوچک وارد کار شویم . هدف این است که با نقشه وسیع و همت عالی کار را طراحی کنیم ، اما همه نقشه را یکجا پیاده ننمائیم . بلکه خرده خرده به مقصود بزرگ خود جامه عمل بپوشانیم .

کسانی که افکار بلند و مغز بزرگ دارند ، نمی توانند همت خود را در دائره کوچکی محصور سازند و همواره پس از نیل به مقصود ، خود را در آستانه مقصد دیگر می دانند . بنابراین باید از آغاز کار ، نقشه را بزرگ گرفت .

از نظر روانی هم مطلب چنین است . تا انسان خود را برای هدف بزرگ آماده نسازد ، گاهی به نیمی از هدف نمی رسد . کوته نظران همواره به

وضع فعلی خود راضـی شده ، و خواهان دوام وضع موجود می گردند . ولی افراد بلند نظر با دید وسـیعی وارد کار می شوند و همواره در فکر بهتر کردن وضع می باشند .

سعدالـدین تفتـازانی از پـایه گـذاران فن بلاغت در اسـلام است . روزی خواست از انـدازه همت فرزنـد خود آگاه شود . به او گفت : ((پسرم ! هدف تو از تحصیل چیست ؟)) پسر گفت : ((تمام همت من این است که از نظر معلومات به پایه شما برسم .)) پـدر از کوتـاهی فکر فرزنـد متـاءثر شـد و بـا لحن تـاءسف آور گفت : ((اگر همت تـو همین است هرگز به نیمی از مراتب علمی من نخواهی رسـید ؛ زیرا افق فکر تو فوق العاده کوتاه است . من که پدر تو هسـتم آوازه علمی امام صادق را شنیده و از مراتب دانشـش به وسیله آثاری که از او به یادگار مانده بود آگاه بودم و در آغاز تحصیل ، تمام همت من این بـود که به پـایه علمی این شخصـیت بزرگ جهـان انسـانی برسم . من بـا این همه همت بلنـد به این درجه از علم رسـیده ام که مشاهـده می کنی و هرگز قابـل قیـاس با مقام علمی ان پیشوای بزرگ نیسـتم . تو که اکنون چنین همت کوتاهی داری ، پیمانه شوق و شورت در نازلترین درجات علمی لبریز خواهد گردید و دست از تحصـیل خواهی کشـید .)) لذا باید کوشـش کنیم تا در خود همتهای عالی بوجود آوریم .

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند بجائی رسیده اند

مولوی

می گوید :

آب کم جو تشنگی آور بدست

تا که جوشد آب از بالا و پست

آغاز کار مرحله آزمایشی است . هنوز سود و زیان کار معلوم و روشن نیست . شاید موانعی در سر راه مقصد باشد که مانع از وصول به مقصود گردد و زمان لازم دارد که از سر راه برداشته شود . چه بسا ممکن است راهی را که انتخاب نمودیم بیراهه باشد و در نقشه برداری و طرح کار اشتباهات فراوانی داشته باشیم . لذا اگر کار را به صورت بزرگ آغاز کنیم ، بازگشت از بیراهه به راه ، بسیار مشکل خواهد بود .

یکی از معایب همین است که کار را با سر و صدا و از جای بزرگ آغاز می کنیم . چه بسا با موفقیت روبرو نمی شویم و راه بازگشت را به روی خود می بندیم و پس از اتلاف عمر و سرمایه ، با سر شکستی و شکست روحی سرجای اول خود باز می گردیم .

در یادداشتهای ناصرالدین شاه می خوانیم که وی در مسافرتی که به اروپا کرد ، در بازدید خود از لندن ، با ملکه انگلستان تماس گرفت و علت موفقیت بانک انگلیس را در ایران از او چنین پرسید : ((روزی که این بانک در پایتخت ایران شعبه باز کرد ، یک رئیس ، یک حسابدار و یک پیشخدمت بیش نداشت و با سرمایه کوچک مشغول کار شد . چطور در اندک زمانی موفقیتی شایان به دست آورد و سود زیادی نشان داد ؟))

ملکه پاسخ داد : ((ملت انگلستان هرگز اسرار و رازهای موفقیت خود را به ملل

بیگانه نمی گویند ، ولی من به پاس احترام شما در اینجا نکته ای را متذکر می شوم .

ما مردم مغرب زمین ، خصوصا مردم انگلستان ، همواره کار را از جای کوچک شروع می کنیم تا اگر سودی نبردیم راه بازگشت برایمان باز باشد و با دادن ضرر ناچیز نقشه را دگرگون کنیم ؛ و اگر سود بردیم ، فورا وضع موجود را توسعه دهیم . ما در این خصیصه با شما شرقیان در نقطه مخالف قرار گرفته ایم .))

بعضی جمعیتها بر اثر عدم مراعات همین اصل حیاتی در تمام شئون ، دچار و ورشکستگیها شده و در بحرانها و بن بست اقتصادی قرار گرفتند .

نظری به پیروزی بی سابقه یک مرد آسمانی بیندازیم که اکنون یک میلیارد مسلمان افتخار پیروی او را دارند . در صورتی که در روزهای نخست دعوی وی ، جز چند نفر انگشت شمار به وی نگرویده بودند .

برنامه او آنچنان وسیع است که در تمام شئون زندگانی بشر از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و غیره نظر قاطع داده ، و او را از هر گونه تشریع بی نیاز ساخته است .

او روز نخست از مردم جز شهادتین (شهادت به یگانگی خدا و رسالت وی) چیز دیگری نمی خواست و برنامه بزرگ او از جای کوچک آغاز شد . ولی کم کم با آماده کردن محیط ، تمام برنامه خود را در تمام شئون انسانی پیاده کرد و مردم جهان را زیر بار یک برنامه سنگین انسانی برد و مسیر زندگی آنها را دگرگون ساخت .

۸– از پیرویهای نسنجیده بپرهیزیم

خلق را تقلید شان بر

باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

چون زتلی بر جهد یک گوسفند

گله گله گوسفندان می جهند

یکی از عوامل پیروزی این است که از پیرویهای نسنجیده بپرهیزیم و با سازمان آفرینش خویش اعلان جنگ ندهیم . در قلمرو کار دیگران که شایستگی آن را نداریم وارد نشویم . این را بدانیم که میل به همرنگی به طور مطلق باعث شکست در زندگی است . کسانی که کمبود شخصیت دارند در این راه با شکست و محرومیت روبرو می شوند ؛ زیرا بدون سنجیده استعداد خود در این راه گام بر می دارند . در صورتی که باید فقدان و کمبود شخصیت خویش را از راه دیگر تکمیل نمایند .

غرور و حسد بر دیگران و یا کم درایتی انسان را وادار می کند که از کارهای دیگران تقلید کند ، بدون آن که در آغاز و سرانجام کار به تفکر بپردازد .

مولای متقیان مردم را به سه دسته تقسیم می کند : دانشمندان ، دانشجویان و کسانی که به دنبال هر ندائی می روند . این گروه سوم بسان پشه های هوا از هر سو باد آید به آنسو می چرخند(۸) .

این دسته به جای این که کوشش کنند تا غنچه های استعداد آنها شکوفا شود و بوی خوش آن همه جا را فرا گیرد ، سرپوشی روی آن گذارده و آن را به پژمردگی وادار می سازند . چشم چرانی می کنند تا در این پرتگاه زندگی با بالهای دیگران بپرند .

آنان غافلند که در جهان آفرینش هرگز دو نفر که از هر نظر مساوی باشند آفریده نشده اند و

هیچ فردی علاوه بر چهره و روحیه ، حتی از نظر خطوط کف دست با دیگران یکسان و برابر نیست . چرا خود را اسیر فکر دیگران سازیم و از منابع سرشار استعداد نهفته خود بهره مند نشویم .

مردان بزرگ همواره گامزن راه نو بودند و از جاده ای می رفتند که کسی گامی در آن نگذاشته بود . آنان ارمغانهای تازه به جامعه بشریت عرضه می داشتند و در طول زندگی آفریننده فکر ، علوم و صنایع بودند .

راز کامیابی دکارت در صحنه های علمی این است که او روزی تمام معلومات و معتقدات خویش را در علوم و فلسفه به دور ریخت و تمام مسائل یقینی را به صورت شک در آورد . او در همه چیز شک کرد حتی در این که آیا خودش نیز واقعیت دارد یا نه ؟ روی این اساس ، موفق شد تحولی در تمام شئون علمی و فلسفی به وجود آورد . اگر او نیز مانند دیگران به دنبال فلسفه اسکولاستیک می رفت ، هرگز این کامیابی نصیب وی نمی گشت . (۹)

مردان بزرگ آزادانه فکر می کنند ، رهائی از بند و قید دیگران را کلید طلائی موفقیت خود می شمارند و می گویند تقلید در امور فردی و اجتماعی انتحار و خودکشی است .

در گذشته گرمابه های ایران با شیپور و بوق مجهز بود . گرمابه داران برای آگاه ساختن مردم از باز شدن گرمابه ، یک ساعت پیش از طلوع صبح شیپور می زدند . اتفاقا روزی در یکی از شهرها شیپور حمام گم و یا خراب شد . گرمابه

دار با زحمت زیادی بوقی را با قیمت گرانی تهیه کرد و کار خود را انجام داد .

مرد غریبی که تازه وارد آن شهر شده بود از دیدن این وضع خوشحال شد ، زیرا دید که در آنجا جنس یک ریالی را می توان ده ریال فروخت . فورا تصمیم گرفت که تعداد زیادی شیپور بخرد و به این نقطه حمل کند تا ده برابر سود کند . مال التجاره خویش را وارد میدان بزرگ آن شهر کرد و انتظار داشت در نخستین لحظه مردم برای خریدن شیپورها سر و دست بشکنند . ولی او هر چه توقف کرد کسی از او احوالی نپرسید .

بازرگان ثروتمندی که عصا به دست از آن میدان عبور می کرد علت نقل این همه بوق را از آن مرد غریب پرسید . وی سرگذشت خود را به او بازگو کرد . بازرگان خردمند از حماقت و ابلهی او در شگفت فروماند و گفت : ((تو آخرفکر نکردی این شهر دو حمام بیش ندارد و این همه شیپور در اینجا بفروش نمی رسد ؟ ! مرد غریب پرسید : ((چه کار می توانی انجام بدهی ؟ !)) بازرگان جواب داد : ((دیگر این کار به تو مربوط نیست . همین اندازه بدان مردم اینجا مقلد و بی فکرند و من از این نقطه ضعف آنها به نفع تو استفاده خواهم کرد)) . سپس یک دانه بوق به امانت از او گرفت و به دست نوکرش سپرد تا به خانه او برساند .

بامدادان این مرد سرشناس و ثروتمند به جای عصا بوق را به دست گرفت و

تکیه زنان بر بوق ، راه تجارتخانه را پیمود . شیوه این بازرگان توجه مردم را جلب کرد و با خود گفتند لابد رمز موفقیت این مرد در زندگی و بازرگانی همین نوع کارهای اوست . دسته ای نیز این نظر را تایید کردند و غلغله ای در شهر ((مقلدها)) راه افتاد . مردم مشغول خریدن بوق شدند و چیزی نگذشت که تمام بوقها بفروش رسید . بازرگان پیر ، برای رسیدگی به وضع نقشه خود ، تماس مجددی با آن مرد غریب گرفت و مطلع شد که همه شیپورها بفروش رفته است . سپس پیغام داد که هر چه زودتر از این شهر بیرون رود ؛ زیرا نقشه دگرگون خواهد شد .

فردای آن روز بازرگان قد خمیده ، بار دیگر بجای بوق ، عصا به دست گرفت و به حجره رفت . مردم از کار و کرده خود پشیمان شدند و فهمیدند که فریب تقلید کورکورانه خویش را خورده اند . نه عصا رمز موفقیت بود ، و نه بوق ، بقول مولوی :

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

همچنان که فرد باید خلاق و نقشه کش باشد و جوهر شخصیت خود را بیرون بریزد ، اجتماع نیز تا روح خلاقیت و پیشروی در خود احراز نکند و دنباله روی را کنار نگذارد ، هرگز کامیابیهای اجتماعی و دسته جمعی نصیت آن نخواهد گردید .

عده ای از جوانان سرخورده اجتماع ما از روی تصورهای غلط و تبلیغات فریبنده و مکارانه غربیان تصور می کنند که راز کامیابی صنعتی غرب ، در گسستن علایق مذهبی و

پیوند اخلاقی میباشد و علت تفوق آنها بر مشوق زمین داشتن مجالس رقص و عریان بودن زنان آنهاست . دسته ای از این مردم براثر حقارتی که در خود احساس می کنند ، برای جبران این حقارت فورا از روح همرنگی استمداد گرفته ، به شکل کلاه و لباس و حرکات و آرایش غربی پناه می برند . غافل از اینکه اینها رویه تمدن یک ملت صنعتی است . پایه تفوق آنها علم و فکر آنهاست . اساس تمدن آنها این است که زنجیر استعمار را از هم گسسته و بسان یک ملت مستقل روی پای ایستاده و به تحقیقات و بررسی های علمی مشغول هستند .

اینجاست که به یاد افکار بلند و بزرگ دانشمند پاکستان محمد اقبال افتاده و به پاس تقدیر از خدمات ارزنده وی ، اشعار او را در این جا نقل می نمائیم .

شرق را از خود برد تقلید غرب

باید این اقوام را تنقید غرب

قوت مغرب نه از چنگ و رباب

نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر دختران لاله رو

نی ز عریان ساق و ، نی از قطع مو

محکمی او را نه از ((لادینی)) است

نی فروغش از خط ((لادینی)) است

قوت از طرز کلاه و جامه نیست

مانع از علم و ادب عمامه نیست

قوت افرنگ از علم و فن است

از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ

علم میباید نه ملبوس فرنگ

اندر این ره جزنگه مطلوب نیست

این کله یا آن کله مطلوب نیست

فکر چالاکی اگر داری بس است

طبع ادراکی ، اگر داری بس است

ملت غرب زده ایران ، بجای این که مغزها را

تکان دهند ، ایادی استعمار را قطع کنند و مسیر زندگی را با چراغ دانش و خرد روشن سازند ، به پوست و کلاه غرب پناه می برند .

تا یک ملت سازمان فرهنگی و اقتصادی مستقل پیدا نکند ، نقشی در زندگی نخواهد داشت .

ما از سال ۱۲۶۸ هجری قمری دارالفنون داریم ، و این مؤ سسه علمی و تحقیقاتی در سایه همت بلند یک رادمرد بزرگ ایرانی ، مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر ، به وجود آمد . و استعمار احساس کرد که ایرانی گامزن راه نو شده و می خواهد جاده های نکوبیده را زیر پا بگذارد ؛ چیزی نگذشت دژخیمان استبداد مقدمات مرگ وی را در حمام فین کاشان فراهم آوردند .

بیجا نیست که شهریار شاعر زبردست زمان ، شعله های دل خود را درباره فرهنگ دوره خود ، در قالب اشعار ریخته و چنین می گوید :

فرهنگ ما برای جهالت فرزودن است

ماءمور زشت بودن ، و زیبا نمودن است

یک درس زندگی به جوانان نمیدهد

طوطی مثال ، قصه مهمل سرودن است

در بسته باد ، مدرسه ای را که قصد آن

بر روی ملتی در ذلت گشودن است

بیدار شو که نغمه طنبور اجنبی

لالائی است ، از پی سنگین غنودن است

دارالفنون که سر گل عمرت دهد بباد

شش سال تازه از پی ذوق آزمودن است (۱۰)

بی جهت نیست که رئیس دانشگاه وقت می گوید : ((دیپلمه های ما فارسی نمی دانند البته وقتی که فارسی نمی دانند هیچ چیز نمی دانند .))(۱۱)

ملت دنباله رو که از تفکر استقلالی بیزار است و همواره دنبال تفکر اتکالی می رود ، بسان

گله گوسفند است که بزی آن را هدایت می کند . اگر در برابر آن بز چوب قرار بدهی که از روی آن بپرد ، این عمل در تمام گوسفندان دنباله رو ، اثر بارز دارد ؛ به طوری که اگر چوب را برداری ، همه این زبان بسته ها وقتی به آنجا رسیدند ، همگی کاری را که بز انجام داده ، انجام می دهند .

می گویند رئیس اهالی ((فیجی)) از یک جاده کوهستانی عبور می کرد و پشت سرش عده ای از مردم آنجا راه می رفتند . اتفاقا رئیس بزمین خورد و تمام افرادی که پشت سر او بودند فورا همان عمل را انجام دادند ، جز یک نفر که از این پیروی غلط ناراحت شد ؛ ولی دیگران او را به باد انتقاد گرفتند که : ((مگر تو از رئیس بیشتر و بهتر میدانی ؟))

چون ز تلی بر جهد یک گوسفند

گله گله گوسفندان می جهند

در کتاب آسمانی ما از پیرویها و دنباله رویها که سرچشمه ای جز فکر اتکالی ندارد ، زیاد انتقاد شده است . فرزندان ابراهیم ، پایه گذار توحید و قهرمان مبارزه با بت پرستی پس از آن که مدتها پر چمدار توحید بودند ، بر اثر یک ئنباله روی غلط ، صدها سال گرفتار بتهای چوبی و فلزی شدند ؛ و خانه توحید را خانه بت لات و عزی کردند . یکی از فرزندان وی در دوران ریاست خود سفری به خارج از حجاز کرد و وضع اقوام بت پرست مورد اعجاب وی قرار گرفت . بتی را همراه خود آورد و یک ملت

موحد را بر اثر یک تقلید کور کورانه آلوده به شرک ساخت .

البته منظور از تقلید بد همان پیرویهای نسنجیده است والاـ تقلید به آن معنی که نادان به دانا ، و غیره وارد به افراد خبره و دانشمند رجوع کند ، هرگز مذموم و بد نیست . بلکه اساس زندگی در جامعه های متمدن بشمار می رود و همواره بیمار به پزشک و کارفرما به مهندس مراجعه نموده و نظر آنها را بدون چون و چرا محترم می شمارند .

در خانقاهی دهها درویش تهی دست زندگی می کردند . از قضا درویشی از مسافرت بازگشت ، یکسره به خانقاه رفت و الاغ خود را به فراش خانقاه سپرد تا یک شب در مراسم بزم درویشان شرکت جوید . درویشان گرسنه مقدم او را گرامی شمرده و سران خانقاه با هم خلوت کرده ، به هم چنین گفتند : ((درویشان این خانقاه با گرسنگی دست به گریبانند . جائی که در آئین اسلام خوردن میته برای افراد گرسنه جایز شمرده شده ، پس فروختن خرک رفیق خانقاه مباح و جایز خواهد بود .))

به تصویب هیئت رئیسه ، خرک درویش از همه جا بی خبر به فروش رفت و عموم صوفیان خانقاه به برکت خرک شکم از عزا در آورده و غذای سیری خوردند . پس ار پایان غذا ، مراسم ((سماع)) و پایکوبی دسته جمعی درویشان که درویش صاحب الاغ نیز جزء آنها بود آغاز گردید و مطرب آن شب را با جمله ((خربرفت . . .)) آغاز کرد :

چون سماع آمد ز اول تا کران

مطرب آغازید یک ضرب

گران

خر برفت و ، خر برفت آغاز کرد

زین حرارت جمله را انبار کرد

زین حرارت پایکوبان تا سحر

کف زنان ، خر رفت ، خر رفت ای پسر

از ره تقلید آن صوفی همین

خر برفت آغاز کرد ، اندر چنین

ذکر ورد ((خر برفت . . .)) تـا آغـاز طلیعه فجر ادامه داشت و درویش صاحب الاغ از همه جا بی خبر با آنها دم گرفته و همان ورد را با صد شوق به زبان جاری می ساخت .

بامدادان ، درویشان ، خانقاه را خلوت کردند و هر کسی راه خانه خود را پیش گرفت . درویش صاحب الاغ بیرون آمد و الاغ خود را از فراش خانقاه طلبیـد . او گفت : ((صوفیان گرسـنه دوش الاغ شـما را فروخته ، سـفره دیشب را به راه انداختند و خود شما نیز در مراسم ضیافت شرکت داشتند .))

گفت من مغلوب بودم صوفیان

حمله آوردند و بودم بیم جان

تو جگر بندی میان گربگان

اندر ، اندازی و جوئی زان نشان

در میان صد گرسنه گربه ای

پیش صد سگ گربه پژمرده ای

درویش بینوا گفت : ((چرا مرا از این کار آگاه نساختی من الان گریبان چه کسی را بگیرم ؟ ! و کی را پیش قاضی ببرم ؟ !))

فراش گفت : ((به خـدا سوگنـد من خواسـتم بیایم تا ترا آگاه سازم ، حتی وارد خانقاه شـدم ، ولی دیـدم تو نیز ماننـد دیگران بلکه بـا شوقی بیشتر ، این جمله را به زبـان جـاری می سازی و می گوئی ((خربرفت ، خربرفت . . .)) من گفتم لابـد خود این مرد از اوضاع خر آگاه است و می داند

چه بلائی به سر خر آمده است ؛ و گرنه معنی ندارد یک مرد عارف جمله ای را نسنجیده بگوید و نفهمد که چه می گوید و برای چه می گوید .))

گفت والله آمدم من بارها

تا ترا واقف کنم زین کارها

تو همی گفتی که خر رفت ای پسر

از همه گویندگان با ذوق تر

باز می گفتم که او خود واقف است

زین قضا راضی است مرد عارف است

درویش بینوا گفت : ((من دیدم دیگران این جمله را می گویند ؛ من نیز خوشم آمد و گفتم و این بلا که متوجه من گردید زائیده کار و تقلید بیجای من از حلقه درویشان بود .))

گفت آن را جمله می گفتند خوش

مر ، مرا هم ذوق آمد گفتنش

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

خاصه تقلید چنین بیحاصلان

کآبرو را ریختند از بهر نان

قبل از انقلاب اسلامی ، ملت غرب زده ایران که فریفته زرق و برق صنایع غرب شده بودند آنچنان اصالت و شخصیت خود را از دست دادند که گوئی آنان وارث آن همه آثار و سنن ، و آن همه علوم و تمدن نبودند .

در تقلید از شیوه های بی مزه غربی ، آن هم در لباس و مراسم پیش پا افتاده ، آن چنان سرو و دست مس شکستند که گوئی تمام شخصیت آنها به آن بسته بود

شاروان میرهادی مولوی در این باره گوید :

علم و عقل و دانش و دین ، در درون جامه نیست

در کلاه مولوی و فینه و عمامه نیست

در حقیقت آدم از علم و عمل علامه است

ورنه شخص از رخت کوتاه و بلند

۹– شور و مشورت

از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی برق می جهد ؛ تقابل دو اندیشه نیز فروغ می بخشد .

از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی برق می جهد ؛ تقابل و مشاوره دو اندیشه نیز فروغ می بخشد . این گاهی پیش پای انسان را روشن می کند و احیانا افق وسیعی را منور می سازد .

البته معنای مشورت این نیست که انسان خود را دربست در اختیار دیگران بگذارد ؛ بلکه مقصود این است که در مشکلات از دیگران چاره جوئی کند ، و راهنمائیهای آنان را پس از تدبر و دقت کافی بکار گمارد .

در جنگ احزاب ، سپاه عرب بسان مور و ملخ به قصد تسخیر مدینه به سوی آن شهر هجوم آوردند . پیامبر شورای نظامی تشکیل داد . یک افسر آزموده ایرانی ، سلمان فارسی ، پیشنهاد کرد که در نقاط آسیب پذیر شهر به پهنای سه قدم و به عمق دو قدم خندق بکنیم ، و در داخل خندق ، هر صد قدمی سنگر و پاسگاه و برجهای مراقبت به وجود آوریم ، و سربازان نیرومند را واداریم که حفاظت خندق را به عهده بگیرند و از عبور و نزدیک شدن سپاه عرب جلوگیری به عمل آورند ، و متجاوزان را با پرتاب سنگ و تیر عقب برانند .

نظر این افسر ایرانی مورد پسند پیامبر و اعضاء شورا قرار گرفت و پس از ۲۵ روز تلاش ، کار خندق پایان پذیرفت . سپاه عرب در برابر این فن نظامی انگشت تعجب به دندان گرفتند و پس از یک ماه معطلی ، با دادن

چند کشته باز گشتند . (۱۲)

در ممالک توسعه یافته ، حکومتها براساس تشکیل مجلسین شورا و سنا استوار است . ذلیلترین ملت کسانی هستند که زیر یوغ استبداد بسر می برند و سرنوشت کشور را به دست یک فرد می سپارند .

مشاوره یکی از تعالیم عالی اسلام است . خدای بزرگ به پیامبر دستور می دهد که ای محمد (ص) ((شاورهم فی الامر)) در امور اجتماعی و سیاسی با یاران و دوستان خود مشاوره بنما .

پیامبر در بیابان سوزان بدر که دشمن با نفرات چند برابر و سلاح کوبنده خود ، هستی اسلام را تهدید به فنا می کرد ، شورای جنگی با شکوهی تشکیل داد و رو به مردم کرد و فرمود : ((نظر و رای خود را درباره نبرد با قریش در این بیابان ابراز کنید . آیا صلاح این است که پیشروی کنیم و با دشمن روبرو شویم ، یا از این نقطه به مدینه باز گردیم ؟)) افسری بنام مقداد برخاست و گفت : ((قلوب ما با توست . ما هرگز سخن بنی اسرائیل را دعوت به جهاد کرد ، چنین جوابش دادند : ((ای موسی ! تو و خدایت بروید . نبرد کنید ما در اینجا نشسته ایم .)) ولی ما می گوییم این محمد تو و خدایت بروید و جهاد کنید ما نیز با شما همراهیم . افسر دیگری از افسران انصار به نام سعد معاذ برخاست و اشاره به بحر احمر کرد و گفت : ((ای قائد اعظم ، هرگاه تو وارد این دریا شوی ، ما نیز پشت سر شما

وارد می شویم و یک نفر از ما از پیروی شما سرباز نمی زند . ما هرگز از رو به رو شدن با دشمن نمی ترسیم . شاید در این راه خدماتی انجام دهیم که چشم شما را روشن گرداند .))

سخنان این دو افسر مورد تایید سر کرده های دیگر نیز قرار گرفت . شور و شعف عجیبی در انجمن افسران و سربازان به وجود آمد . تصمیم پیامبر را به پیشروی ، قطعی ساخت . او به وسیله شورا روحیه افسران و قدرت روحی سربازان خود را به دست آورد و فورا دستور حرکت صادر نمود .

او نه در این مورد ، بلکه در موارد دیگر مانند جنگ احد ، و خیبر به مشورت پرداخت حرکت صادر نمود . (۱۳)

او نه تنها در این مورد ، بلکه در موارد دیگر مانند جنگ احد ، و خیبر به مشورت پرداخت ، و نتایج بزرگی عائد او گردید .

جوانان کم تجربه باید از تجربیات مردان مجرب که سردی و گرمی روزگار را چشیده بهره مند گردند . ممکن است بر اثر کمی اطلاع ، ما روی کار را ببنیم و از درون آن آگاه نباشیم .

فتوحات بزرگی که در دوره خلیفه دوم نصیب مسلمانان گردید روی اصل مشاوره بود . خلیفه وقت مشکلات خود را با امیر مومنان در میان می گذارد و رموز پیروزی و فتح در جنگها را از او می آموخت .

وقتی خلیفه درباره نبرد با دولت ساسان با علی (ع) مشورت کرد و گفت ((اگر اصلاح باشد ، خودم نیز در این جنگ شرکت کنم

.)) امیر مومنان در پاسخ وی گفت : ((اگر مسلمانان در این نبرد شکست بخورند وشما نیز در میان آنها باشید در این صورت برای آنها پناهگاهی نخواهد بود ، و آنان با شکست روبرو شوند ، شما می توانید برای آنان کمك بفرستید و آنان نیز می توانند از این نقطه به عنوان یك پناهگاه استفاده کنند .))(۱۴)

۱۰ –تاریخ یا آزمایشگاه بزرگ زندگی

تاریخ آئینه تمام نمای ملل گذشته است . در آن علل بدبختی نافرجامی ، و یا پیروزی و کامرانی ملتها منعکس می باشد .

یکی از خوشبختی های ما همین است که نخستین نفراتی نیستیم که قدم به صفحه زمین گذارده ایم . چشمهای بیدار ستارگان شاهد زندگی میلیونها مردمی بوده است که پیش از ما روی این زمین زندگی داشته اند و دارای نشاطها و غمها ، روشنیهاو تیرگیها ، عشقها و کینه ها ، جنگها و صلح ها ، هزاران صحنه مختلف زندگی بوده اند .

گرچه آنان بسیاری از اسرار زندگی خود را برای همیشه با خود به خاك برده اند و همراه وجودشان به دریای فراموشی ریخته شده است ، ولی قسمتهای قابل توجه زندگی آنها را نویسندگان یا طبقه های زمین و یا ویرانه های به ظاهر ساکت ، برای ما حفظ کرده ، و آزمایشگاهی بزرگ و پر قیمت از آن برای ما ساخته اند .

مطالعه صفحات تاریخ پیشینیان ، بررسی در لابه لای طبقات زمین و دقت در آثار پرشکوه و عبرت انگیز آنها بسیار آموزنده است و عمر ما را به مقیاس قابل ملاحظه ای زیاد می کند .

مگر نه این است که

حاصل عمر جز یک مشت تجربه چیزی نیست ؟ ! آیا تاریخ عالیترین تجربیات را در اختیار ما نمی گذارد ؟ ! مگر نه تاریخ آئینه تمام نمای زندگی ملل گذشته است و در آن علل بدبختی و نافرجامی و یا پیروزی و کامرانی ملتها منعکس می گردد ؟ !

کتاب آسمانی ما دستور می دهد که زندگی اقوام گذشته را بخوانیم و از خصوصیات زندگی آنها درس عبرت بگیریم . (۱۵)

امیرمؤ منان علی (ع) می فرماید : ((فرزندم اگر چه من باملل گذشته همزمان نبودم ، اما تاریخ آنها را با دقت خوانده ام و به پستیها و بلندیها روزگار و قوانین ملل واقف شده ام . من آنچنان تاریخ آنها را خوانده و بر آن مسلطم که گوئی با آنها زندگی کرده ام و در حوادث زندگی با آنها همقدم بوده ام .))

تاریخ بهترین راهنمای نسل حاضر است و تدریس آن بمراتب از تدریس فیزیک و شیمی فیزیک و شیمی مشکلتر می باشد . مسائل فیزیک و شیمی فرمول دارد . اگر استاد بر فرمولها مسلط باشد به خوبی می تواند از عهده تدریس بر آید ، اما تاریخ غور و بررسی و با اصطلاح اجتهاد و قضاوت لازم دارد . معلمان تاریخ تا این قوه را در خود احساس نکنند نمی توانند از عهده نتایج عالی تاریخ بر آیند . بنابراین هر شخص تاریخ دان را نمی توان مورخ نامید .

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست

نه هر که سر نتراشد قلندری داند

کوشش کنیم رموز تاریخ را بفهمیم ، والا سرودن تاریخ سودی ندارد . رموز تاریخ همان داروهای

تلخ تاریخ است که انسان پس از دقت کامل به دست می آورد و می تواند بیماریهای فردی و اجتماعی را معالجه کند .

خوب است هر فرد بینا خصوصا افرادی که زماندار مردم و مصدر کار می باشند تاریخ انگلستان ، تاریخ انقلاب کبیر فرانسه ، بالاخص تاریخ اسلام و سرگذشت سقوط بنی امیه و انقلاب بنی عباس را بدقت بررسی کنند و علل سقوط آنهائی را که سالیان دراز بر مردم حکومت می کردند به دست بیاورند .

اصولا باید کوشش کنیم روح مطالعه و خواندن کتاب را در خود ایجاد کنیم ؛ زیرا مطالعه سطح فکر را بالا می برد و قوای دماغی را تقویت می کند .

امروزه مقدار مصرف کاغذ در هر کشور ، مقیاس تمدن و ترقی آن است و می گویند سویس که مهد تمدن است ، از تمام ممالک جهان نسبت به جمعیت خود بیشتر کاغذ مصرف می کند .

آمارهای دقیقی از تعداد و تیراژ کتابهائی که در یک کشور چاپ می شود برمی دارند و آمار مراجعه کنندگان به کتابخانه های عمومی را ضبط می کنند تا از این راه مقیاس برتری فکری را در هر سال نسبت به سنوات قبل و یا کشورهای دیگر بسنجند .

اسرار مؤلفان و رازهای نهفته آنان در لابه لای کتاب پنهان است . روزی که ارسطو خواست کتاب خود را منتشر کند ، اسکندر مقدونی جلوگیری کرد تا دیگران به افکار بلند استاد وی دست نیابند .

پاپها و کشیشان در قرون تاریک وسطی با پدید آوردن ((شرکت اعضای علم)) در میان گروهی خاص ، دیگران

را از خواندن کتاب ممنوع ساختند تا از نادانی و جهالت مردم بیشتر استفاده کنند و بهتر بر آنها حکومت نمایند .

کتاب خوب ، سازنده اخلاق و تکمیل کننده شخصیت است . کتاب رموز زندگی را می آموزد ، ولی باید از خواندن کتابهای پوچ و بی مغز گریخت ؛ زیرا این قبیل کتابها از فعالیتها دماغ می کاهد . به قول دانشمندی : ((بگو ببینم چه می خوانی تا بگویم تو چیستی ؟ !))

و به قول شو پنهاور : ((عمر گرانبهاتر از این است که انسان آنرا در خواندن کتابهای پوچ بکار ببرد .))

همواره باید بکوشیم که در هر شبانه روز ، وقتی را برای مطالعه کتابهای سودمند و آموزنده اختصاص دهیم و کتاب را بهترین دوست تلقی کنیم .

خوشتر از کتاب در جهان یاری نیست

در غمکده زمانه غمخواری نیست

هر لحظه از او بگوشه تنهائی

صد راحتی است هرگز آزادی نیست

۱۱- استفاده از فرصت

سعدیا دی رفت ، فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

فرصتهای زیادی به دست افراد می افتد ، اما از آن جا که دسته ای روح ((کار امروز به فردا انداختن)) را دارند ، این فرصتها را که کلیدهای طلائی راز کامیابی است از دست می دهند . در صورتی که نه تنها کار امروز را نباید به فردا انداخت بلکه اگر امکان دارد ، باید کار فردا را هم امروز انجام داد .

از ابومسلم خراسانی پرسیدند راز کامیابی شما چه بوده است ؟ ! گفت : ((هرگز کار امروز را به فردا نیفکندم .)) چه بسا نیروئی که برای تاءخیر انداختن

کار مصرف می شود ، برای انجام خود آن کار کافی باشد .

برخی از دانش آموزانی که در امتحان خرداد ماه قبول نمی شوند و باید در شهریور ماه امتحان بدهند ، از فرصت حداکثر استفاده را می کنند و بعضی گرفتار اوهام و افسوس خوردن می شوند و وقت را با آه کشیدن به پایان می رسانند .

عده ای از مردم هستند که غالبا عارف منش و درویش مآبند ؛ کارشان اشک فشانی بر گذشته است و مرتبا می گویند : ((اگر ما فلان باغ را خریده بودیم سود کلانی نصیب ما می گشت و اگر در فلان دانشگاه ثبت نام کرده و ادامه تحصیل داده بودیم ، اکنون از شخصیتهای بزرگ کشور بودیم .)) تمام وقت خود را با افسوس خوردن و روی ((قبر دیروز)) گریه کردن تلف می کنند . در حالی که اگر از این پس بکوشند ممکن است به همه و یا به قسمتی از آرزوهای خود برسند .

وقت گدشته را نتوانی خرید باز

مفروش خیره کاین گهر پاک بی بهاست

گروهی در نقطه مقابل آنها هستند . اضطراب آینده آنها را از کار در آن لحظه ای که در دست دارند ، باز می دارد . دانش آموزانی را دیده ایم که مرتبا دم از رفوزه شدن می زنند ؛ مرتبا می گویند : ((مبادا تجدیدی شویم ، مبادا قبول نشویم .)) این اضطراب آنان را از مطالعه و کار باز می دارد و فرصت را از دست می دهند . چه زیبا سروده آن سراینده تازی زبان :

((مافات مضی و ما سیاءتیک فاین

قم

فاغتنم الفرصه بین العدمین))

یعنی : آنچه را از دست دادی ، گذشته است و آینده هنوز نرسیده (بیجا غصه آنرا مخور) هم اکنون برخیز و این لحظه را که از هر دو طرف به نیستی می رسد ، غنیمت بشمار .

و سعدی شیرین زبان نیز در این باره گوید :

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

بهترین فرصت برای کار کردن ، دانش آموختن و ثروت اندوختن جوانی است و بلندترین نقطه زندگی نیز دوران جوانی است . عشق و امید و نشاط جوان و نیروهای فعاله و خلاقه او سرشار است ، ولی پس از مدتی ، قدرتهای معنوی و مادی وی رو به کاهش می گذارد و اعصاب قدرت و استحکام خود را از دست می دهد . چشم کم نور می شود و نیروهای خلاقه ناتوان می گردد .

مولای متقیان می فرماید : ((انسان هنگامی پی به ارزش جوانی و تندرستی می برد که آنها را از دست داده باشد .))

از سفارشهای پیامبر اسلام به یکی از شاگردان بزرگ خود ((ابی ذر)) این است : ((پیش از آنکه پیری تو فرا رسد ، ارزش جوانی را بدان .))

زینت باغ است درخت جوان

پیر شود بر کندش باغبان

شاخ جوان به هر گلی نوبر است

شاخه پیر ، از پی خاکستر است

مردان بزرگ و کامیاب همواره بر گذشته افسوس نمی خوردند و اضطراب آینده آنها را از کار در فرصتهای مناسب باز نمی داشت .

دستگاه آفرینش در انسان یک عقل طبیعی آفریده است که در تمام افراد با بالا رفتن سن

، رشد می کند . در کنار این عقل طبیعی می توانیم یک عقل اکتسابی در پرتو علم و تجارب نیز به دست بیاوریم و این دومی در حقیقت مکمل و پرورش دهنده آن عقل طبیعی است .

مردان کامیاب کسانی بودند که از فرصتهای دوران کودکی و جوانی و مراحل بالاتر خوب استفاده کردند و عقل فطری را با عقل اکتسابی پرورش دادند . و بهترین فرصت برای این کار دوران جوانی است .

پیامبر اسلام فرمود : ((فرصت بسان ابر بهاری می گذرد و کامیابی از آن کشاورزی است که از آن بهره برداری کند .))

کسانی که به ارزش وقت و عمر خود پی برده اند ، اوقات گرانبهای خود را بیهوده مصرف نمی کنند . گروهی از دانشمندان برخی از آثار خود را در مواقعی نوشته اند که اکثر مردم به اتلاف آن اهمیت نمی دهند .

مثلا دکتر ((ماردن کود)) یکی از آثار خود را در ضمن رفتن از خانه بیماری به خانه بیمار دیگر نوشته است .

((دکتر بورنی)) زبان فرانسوی و ایتالیائی را در طی رفتن به اداره و بازگشت از آن یاد گرفت .

فقید علم و ادب مرحوم مدرس خیابانی یکی از آثار گرانبهای خود را که در پیرامون مترادفات زبان فارسی می باشد موقع صرف صبحانه نوشته است . (۱۶)

ناپلئون در واقعه ((ارکولا)) با ۲۵ سوار بر دشمن غلبه کرد ؛ زیرا دشمن خسته بود و او فرصت را مغتنم شمرد و با این عده کم بر دشمن چیره گردید .

گروهی آنچنان عمر خود را تلف می کنند که گوئی دشمن وقت

و عمر خود هستند . امروز بسیاری از سرگرمیها بیش از آنچه جنبه تفریحی داشته باشند ، قاتل و کشنده وقت می باشند .

البته اعصاب خسته احتیاج به تفریح و سرگرمی دارد و هرگز نباید آنچه را که جنبه تفریحی دارد به حساب اتلاف وقت نهاد ؛ زیرا گردش و تنفس ، ملاحظه مناظر زیبا و شرکت در مجالس انس و نشاط ، اعصاب ما را از فرسودگی نجات بخشیده ، و چرخ حیات را روغن کاری می نماید .

البته نباید هرگونه کار بیهوده و کشنده وقت و تلف کننده عمر گرانبها را به حساب تفریح و تفرج گذارد .

جوانان امروز برای استراحت ، به فیلمهای سینما و تلویزیون و مطالعه مجلات و روزنامه و کتابهای هفته و سال پناه می برند ، ولی باید بدانند هر فیلمی قابل دیدن نیست و هر کتابی آموزنده نشاط بخش و مفید نخواهد بود .

ضررهای سهمگین فیلمهای جنائی و پلیسی ورمانهای عشقی و سکسی قابل توصیف نیست و غنچه جوانی را قبل از آنکه شکوفان شود پژمرده می سازد .

۱۲- قاطعیت و تصمیم

خطوط صورت و قیافه مردان بزرگ حاکی از اراده و قاطعیت آنهاست و برندگی از قیافه و رفتار آنها می بارد .

انسان بسان حیوانات دیگر دارای نیروی اراده است . لگام اراده حیوانی به دست غریزه حیوانی است ، اما اراده انسان باید به دست عقل و خرد باشد .

اگر ما در این فصل درباره قاطعیت و تصمیم سخن می گوئیم نه باین معنی است که لگام اراده را به دست هوی و هوس بدهیم ، و هر کاری را که

مطابق غرائز حیوانی بود انجام دهیم ؛ زیرا در این صورت حیوانی بیش ، نخواهیم بود ، و در لب پرتگاه سقوط قرار خواهیم گرفت .

بلکه مقصود این است که پس از دقت و تشخیص ، بعد از آنکه سود و زیان کار را سنجیدیم و عقل و خرد آن را پسندید ، باید با قاطعیت و تصمیم هر چه محکمتر هدف را تعقیب کنیم و بدانیم هر کاری به اندازه مشکلات و سختیهایش ، اراده راسخ تر و تواناتر لازم دارد . رمز موفقیت ، داشتن اراده تواناست که مشکلات را از میان بردارد .

خطوط و قیافه مردان بزرگ حاکی از اراده و قاطعیت آنهاست و برندگی از قیافه و رفتار آنها می بارد .

افراد قوی الاراده همواره مورد احترام مردم هستند و از تعرض دیگران مصونند ، ولی اشخاص ضعیف الاراده مورد تعرض سوء استفاده کنندگان واقع می شوند .

تردید بلای کامیابی و نشانه بارز ضعف اخلاق است و ضربه محکمی بر هوش و نبوغ می زند . اسکندر میگفت یکی از رموز کامیابی من ، قاطعیت و اجراء تصمیم بود و از دودلی پس از تصمیم بیزار بودم .

تیمور لنگ ، ناپلئون و نادر که از نوابغ نظامی جهانند دیر تصمیم می گرفتند ، لکن از تصمیم خود بر نمی گشتند .

مرد مصمم مانند سرباز آماده به خدمت است که به او دستور آماده باش داده شده ؛ به پیشباز حوادث می رود . مشکلات او را از هدف باز نمی دارد و تلخیهای راه هدف ، ممکنات را در نظر او به صورت محال جلوه

نمی دهد .

گوته می گوید : ((مرد با اراده ، جهان را مطابق میل خود عوض می کند .))

رستم فرخ زاد ، فرمانده کل نیروهای ایران در قادسیه ، از فرمانده کل نیروهای اسلام نماینده ای خواست . سعدو قاص فرمانده کل قوا ((ربعی بن عامر)) را فرستاد .

او وقتی وارد بارگاه رستم گردید ، دید رستم روی تخت زرین نشسته است و دربارگاه او فرشهای عالی گسترده شده و متکاهای زربافت نهاده اند .

این مظاهر فریبنده ذره ای از استحکام اراده او نکاست . وقتی به بساط رستم نزدیک شد ، اسب خود را نهیب زد و با اسب وارد خرگاه رستم گردید . ماءمورین خواستند از ورود او با این حالت جلوگیری کنند . او گفت : ((شما از ما نماینده خواسته اید و من به عنوان نماینده مسلمانان آمده ام ؛ اگر نمی خواهید ، برمی گردم .))

او با کمال وقار و طماءنینه در حالی که قدمهای خود را کوچک برمی داشت ، تا نزدیک تخت رستم آمد ، فرشها را عقب زد ، روی خاک نشست و گفت : ((ما با این زیورها عادت نکرده ایم .))

مترجم رستم از نماینده مسلمانان از علت یورش آنها و سپاه اسلام پرسید او در پاسخ گفت :

خدا ما را مبعوث کرده تا بندگان خدا را از ظلم و فشار برهانیم و آنها را به اسلام رهبری کنیم . اگر آنها سخن ما را پذیرفتند ، با آنها کاری نداریم ؛ والا با آنها نبرد می کنیم . اگر بکشیم و یا کشته شویم ، به بهشت می

رویم .

صلابت و رسوخ اراده این مرد بیابانی رستم را مبهوت ساخت و گفت : ((به ما مهلت بدهید تا با بزرگان خود مکاتبه کنیم و مشورت نمائیم .))نماینده اسلام گفت : ((ما می توانیم تا سه روز مهلت بدهیم و تاءخیر بیش از آن درست نیست .))

رستم گفت : ((معلوم می شود تو فرمانده کل قوا هستی که می توانی با ما قرار بگذاری .)) گفت : ((نه ، فردی از مسلمانان هستم . همه مسلمانان یک پیکر و اعضاء یک بدنند و اگر یکی از آنها امان داد ، بر دیگران لازم است امان او را بپذیرند .)) (۱۷)

در جنگ جمل که میان علی (ع) و پیمانشکنان در گرفت ، امیر مؤ منان پرچم حمله را به دست فرزند عزیز خود ، محمد حنفیه ، داد و برای تقویت اراده فرزندش جمله هائی گفت . او چنین فرمود :

اگر کوههای اطراف بصره از جای خود کنده شوند ، تو هرگز از جای خود تکان نخور و پا به فرار و عقب نشینی مگذار . دندانهای خود را روی هم بگذار و فشار ده ، تا نیروی اراده و تصمیم از داخل وجود تو سخت بجوشد . کاسه سر را در راه خدا عاریت ده . با دیدگان تیز بین سربازیت ، حرکات دشمن را در تمام میدان در نظر بگیر . و چشم خود را از هرگونه ناگواری بپوشان و با قدرت اراده و قاطعیت مخصوص ، همه را نادیده بگیر . بدان ! پیروزی نهائی از ناحیه خداست و ما موظفیم از طریقی که نشان

داده است وارد شویم . (۱۸)

امیرمؤ منان یکی از سرداران خود را در نامه ای که به مردم مصر ، محل ماءموریت آن سردار ، نوشت چنین توصیف می کند :

ای مردم مصر یکی از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترس به خواب نمی رود و از دشمنان در اوقات ترس و هراس نمی ترسد . بر بدکاران از آتش سوزان سختتر است . . . او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی شود و ضربت آن بی اثر نمی گردد . (۱۹)

خود مولای متقیان از مظاهر بزرگ قاطعیت و قوت اراده بود . او در نامه ای که به یکی از فرمانداران نوشته می گوید : ((به خدا سوگند ، اگر همه عرب برضد من بسیج شوند ، من هرگز به آنها پشت نمی کنم .))(۲۰)

ما در صورتی از تمام مواهب طبیعی و از هوش و ذکاوت و منابع تحت الارضی برخوردار می شویم که از یک اراده مغلوب نشدنی بهره مند باشیم ؛ زیرا انسان در پرتو اراده آهنین می تواند از آنها بهره کافی بگیرد .

اعتماد به نفس جز این نیست که انسان به رهبری عقل و خرد در پرتو قدرت اراده و با یک تصمیم و جزم و قاطعیت ، کار را تعقیب کند و خود را بر انجام آن عمل توانا و قادر بشمرد و از تلقینات سست کننده اراده جدا بپرهیزد .

جهانگردان و مردان مثبت و پایه گذاران علوم و صنایع کسانی بودند که واژه های ((نمی شود)) و ((نمی توانیم)) را

از قاموس زندگی حذف کرده بودند و به همه چیز به رهبری عقل از دریچه ((می شود)) و می توانیم)) می نگریستند . مرد منفی باف و ضعیف الاراده نه تنها نمی تواند از موقعیتهای مفید استفاده کند ، بلکه همیشه مزاحم دیگران بوده و نیروی باطنی خود را در جلوگیری از کار و پیشرفت و ایجاد مانع به کار می برد .

یکی از عوامل تشدید و تقویت اراده ، عشق و شوق به کار و هدف است . نخست انسان باید بکوشد تا به هدف اشتیاق پیدا کند . در خواب و بیداری جز صورت و رؤ یای هدف چیزی نبیند ؛ بطوری که فکر او بدون توجه ، به سوی مقصد کشیده شود .

اهرام مصر ، کاخ کسری ، ابنیه باشکوه و کتابهای ده یا صد جلدی از آثار اراده های مغلوب نشدنی است .

اشخاص بی اراده مانند کاغذی هستند که در روی شط عظیمی قرار گیرند و کوچکترین اراده ای از خود نداشته باشند ، ولی مردان مصمم بسان شناوران ماهری هستند که در پرتو اراده و فعالیت بدنی ، به هر سو بخواهند ، آب را می شکافند و می روند .

ناپلئون می گفت باید کلمه نمی شود از قاموس زندگی و از لغت محو گردد . او از شنیدن واژه های نمی شود ، نمی توانم و نمی دانم بسیار دلتنگ می شد و می گفت : ((بخواه می شود)) .

امروز بسیاری از بیماریها را از طریق تقویت اراده و تصمیم معالجه می کنند و حل بسیاری از مشکلات در پرتو قدرت اراده گشوده

می شود . به قول حافظ :

در ره منزل لیلی که خطرهاست بسی

شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

۱۳- آشنائی به اوضاع زمان

کسی که به اوضاع و شرائط زمان خود آشنا گردد ، مورد هجوم امور ناگهان واقع نمی شود .

باید قبل از هر کار اوضاع زمان و مقتضیات روزگار را بدقت بررسی کرد ؛ سپس مطابق شرائط زمان نقشه ریخت و با نادیده گرفتن این شرط بسیاری از رنجها و کارها به ثمر نمی رسد .

گفتاری در این باره از امام ششم داریم . امام صادق (ع) فرمود : ((العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس (۲۱))) ، یعنی : کسی که به اوضاع زمان و روزگار خود آشنا باشد ، هرگز مورد هجوم امور ناگهانی واقع نمی شود .

این سخن یک جهان ارزش دارد ؛ و اگر مسلمانان یا ملل عقب مانده جهان در سیاست و کشورداری به این اصل حیاتی توجه می کردند ، هرگز مغلوب ملل فاتح نمی گشتند . بیشتر خیره سریها و بدبختی ها به علت غفلت از اوضاع و تبدلات شگرف و عمیقی است که در ملل فاتح به وجود می آید و ملتهای ضعیف از آن غافلند .

تمدن اسلامی ، قدرت نمائی ارتش یکتاپرستی و نبوغ پیشروی آنها در علوم و صنایع و فنون نظامی و سربازی ، کوچکترین تحولی در روم غربی به وجود نیاورد . آنها بقدری از تحولات جهان بی خبر بودند که وقتی سربازان اسلام قسطنطنیه را محاصره کرده بودند ، دانشمندان آنها در یک مساءله خرافی بحث می کردند و آن این که آیا بر سر یک سوزن

چند فرشته می تواند جای بگیرد .

تاریخ تکرار می شود . همین رکود و خمود درباره مسلمانان پس از آنکه به اوج ترقی رسیدند رخ داد . رهبران کشورهای شرق و بالاخص ممالک اسلامی از تحولات عمیق و ریشه داری که در کلیه زندگی مردم باختر زمین رخ می داد ، به کلی غافل بودند . آنها موقعی بیدار شدند که اروپا علوم و صنایع را تسخیر کرده بود .

شکستهای پیاپی دولت عثمانی از ملل اروپا ، آنی دولت عثمانی را بیدار نکرد . سران حکومت در حالت غفلت به سر می بردند . وقتی چشم آنها به هواپیمای دشمن که فضا را می شکافت افتاد ، گروهی خیره خیره می نگریستند و گمان نمی کردند که این کار ، کار بشر باشد ؛ بلکه تصور می نمودند که این عملیات مربوط به فرشته و پریهاست .

قرن نوزده میلادی قرن طلائی صنایع و اختراعات بود ، ولی ایران عزیز در آن دوران گرفتار کشمشهای داخلی و زد و خوردهای ملوك الطوایفی بود . زمانداران بقدری در خواب خرگوشی فرو رفته بودند که از آن صفحه گیتی بکلی بی خبر بودند . بد نیست به عنوان نمونه این خبر را بشنوید :

در دوران زمانداری فتحعلیشاه ، ناپلئون که در صدد تسخیر هند بود و می خواست آن کشور زرخیز را از چنگال کمپانی انگلیس بیرون کشد ، نامه ای برای جلب قلوب دولت و ملت ایران به شاه قاجار نوشت . در تمام دربار شاه ، یک نفر پیدا نشد نامه ناپلئون را ترجمه کند و از دادن نامه به کنسولگری و

اعضـاء بیگـانه روی مصـالحی خودداری کردنـد و نامه را به کنسولگری ایران در بغـداد فرسـتادند تا برخی از اعضاء آن که به زبان فرانسه آشنائی داشتند ، آنرا ترجمه کنند . (۲۲)

یک چنین ملت خواب آلود نمی توانـد اسـتقلال سیاسـی ، اقتصادی و فرهنگی خود را حفظ کند و همواره باید وابسـته به ملل بیگانه زندگی کند .

اینجاست که شاعر توانا و سخن ساز ایرانی شعله های غم و اندوه خود را در قالب شعر ریخته چنین می گوید :

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم

ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم

دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم

اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز طوفان و زتیار

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود

در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود

در اندلس و روم عیان قدرت ما بود

غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود

صقلیه نهان در کنف رایت ما بود

فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و سیار

مضون اشـعار مربوط به دوره ای است که مسـلمان و ایرانیـان ، بیـدار و فعـال بودنـد و به عبـارت صـحیح تر مربوط به گذشـته پرافتخار جهان شرق اسلامی است . اکنون وضع چگونه است ؟ از زبان همان سراینده بشنوید :

افسوس که این مرزعه را آب گرفته

دهقان مصیبت زده را خواب گرفته

خون دل ما رنگ می ناب گرفته

و ز سوزش تب پیکر ما تاب گرفته

رخسار هنر ، گونه مهتاب گرفته

چشمان خرد ، پرده ز خوناب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

دستگاه بزرگ پاپ پس از یک حکومت ظالمانه طولانی درهم کوبیده

شد ؛ زیرا او با تشکیل دادن دائره ((انگیزیسیون)) خواست قدرت جهانی خود را حفظ کند ، اما سخت در اشتباه بود . او از تحولات عمیق و اصیلی که در دل توده های مردم به وجود آمده بود و هر لحظه می خواست افکار پوشالی پاپها را به صورت توده خاکستر درآورد غافل بود و آنها را نادیده می گرفت .

او تصور می کرد که زجر و کشتن و جبر و عنف می تواند جلو این سیل را بگیرد ، ولی این اندیشه از بی اطلاعی وی به دگرگونیهای روزگار بود و اگر در آخرین لحظات حیات خود ، نقشه نوی نمی ریخت و خود را با وضع زمان تطبیق نمی نمود ، اکنون از آئین مسیح در جهان اثری باقی نمی ماند .

او چشمهای خواب آلود خود را پاک کرد و با تغییر مسیر ، با تاسیس دبستان و دبیرستان و دانشگاه ، با خدمات اجتماعی و علمی توانست موقعیت خود را باردیگر بازیابد .

در قرن نوزده میلادی ، امیر کبیر متوجه تحولات غرب شد و شرائط زمان را درک کرده و فهمید دیگر دوران جنگ با شمشیر و تیر و کمان سپری شده ، و صنایع نحوه تولید را دگرگون ساخته است .

وی با آشنائی به اوضاع جهان و بررسی دقیق دریافت که یکی از علل بدبختی کشورهای عقب افتاده این است که اقتصاد وابسته به غرب ، این کشورها را به صورت بازار کالاهای غرب درآورده و اروپا تولید کننده و این کشورها مصرف کننده کالاهای آنان شده اند . او نیز دریافت که این وابستگی

و یا به عبارت بهتر این بیچارگی و دریوزگی سبب شده است صنایع و استعداد ایرانی بکلی از بین برود .

لذا در اوایل سال ۱۲۶۶ هجری قمری مطابق با ۱۸۴۹ میلادی بنای دارالفنون را آغاز کرد و ساختمان شرقی آن را در اواخر ۱۲۶۷ بپایان رسانید .

وی افراد مورد اطمینان خود را به وین فرستاد تا یک نفر معلم پیاده نظام ، یک نفر معلم توپخانه ، یک نفر معلم سواره نظام ، یک نفر معلم هندسه ، یک استاد معدن شناس ، دو نفر معدتچی ، یک معلم طب و جراحی و à…نفر داروساز از کشور اتریش با حقوق سالی چهار هزار تومان برای مدت پنج یا شش سال استŠ……Θنمایند .

امیر به منظور بسط صنایع ، سرمایه های کافی در اختیار اهل فن گذاشت و در ساری کارخانه شکر ریزی ، در تهران کارخانه ریسمان ریسی و چلوار بافی ، در کاشان کارخانه حریر بافی و در اصفهان و تهران کارخانه سماور سازی و کالسکه سازی تاءسیس کرد . و به نساجان اصفهان و کاشان کمکهای فراوان نمود و استاد کاران را در ایجاد منسوجات و مصنوعات جدید و اختراع در زمینه های مختلف ، تشویق کرد و نمایشگاهی از محصولات صنعتی ملی ایران در ارک تهران ترتیب داد .

متاءسفانه برای خاموش کردن این مشعل فروزان ملت ، دسته های خائن به راه افتادند و در اوائل افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۶۸ دژخیمان قاجار او را کشتند .

روزی که راه شوسه و خودرو در ایران رواج یافت ، بازار رانندگی اسب و الاغ و کجاوه رونق خود را از

دست داد و کجاوه داران و ناله و زاری پرداخته و از حکومت وقت خواستند که برای رانندگان خودروها پروانه کسب صادر نکند .

این افکار ، محصول بی خبری از تحولات جهانی بود .

چه بسا بازرگانان ما دست به کارهائی می زنند که جهان امروز آن را نمی پسندد ؛ و حقیقت عمل آنها مبازره با تحول و تکامل است و بالنتیجه با شکست قطعی روبرو می شوند .

اینجاست که ما به ارزش گفتار یکی از پیشوایان بزرگ خود پی می بریم که فرمود : ((لا تعادوا الایام فتعادیکم ،)) یعنی ، با زمانه ستیزه نکنید و گرنه با شما ستیزه خواهد نمود .

مرد موفق کامیاب کسی است که روح زمان را درک کند و وجود رقیب و دشمن را مایه ترقی بداند .

دانشمندان ، دشمن را وسیله کامیابی انسان می شمارند ؛ زیرا دشمن بهترین آئینه ای است که می تواند معایب ما را در بیان و قلم خود منعکس سازد و ما را از نخوت و غرور پائین آورده و گاهی به بروز استعدادهای نهفته کمک کند .

ترقیات شرق و غرب معلول رقابتهاست . اگر رقابت از میان برود ، استعدادها ، مثل گل شکفته نمی شود .

۱۴– تجربه اندوزی از شکستها

آنقدر شکست خوردم که راه شکست دادن را یاد گرفتم .

یکی ار رموز کامیابی این است که از شکست نهراسیم . شکست آئینه ای است که نواقص و اشباهات را بی کم و زیاد بخوبی نشان می دهد . مردان بزرگ شکست را پل پیروزی می دانند و کوشش می کنند در آینده علل و

موجبات آن تکرار نشود . در حقیقت شکست خوردن را شکست نمی دانند ؛ بلکه می ترسند از شکست ، شکست روحی بخورند .

صفحات تاریخ نشان می دهد که بسیاری از پیروزیها پس از شکست به دست آمده است ؛ زیرا شکست خورده ها با روحی زنده و اراده ای قاطع بار دیگر وارد میدان فعالیت شده ، و خود را بدین وسیله در آستانه قرار داده اند .

شکست خوردگان امیدوار خود را در هنگام شکست نمی بازند و افتان و خیزان به راه پیمائی خود ادامه می دهند و بالاخره به مقصد می رسند .

در جنگ احد بر اثر یک نافرمانی شکست سختی به مجاهدان اسلام وارد گردید . ولی این شکست بقدری آموزنده بود که آن همه فتوحات را بدنبال آورد .

ناپلئون می گوید : ((آنقدر شکست خوردم که راه شکست دادن را یاد گرفتم .)) و به قول برخی : شکست برای ناتوانها زهر کشنده ، و برای روانهای توانا پلکان پیروزی است .

در آئین مقدس اسلام ، نومیدی که اثر بارز شکست است ، گناه بزرگ شمرده شده ، و از قدیم الایام گفته اند : ((پایان شب سیه سفید است)) و نیز گفته اند : ((در نامرادیها بسی مراد است)) و ((در نومیدی بسی امید است .))

نابغه نظامی ایران ، نائب السطنه ، نادر پس از آن که باختران را از دست ترکان عثمانی گرفت ، متوجه فتح بغداد گردید و شهرهای سامرا ، کربلا ، نجف و چند شهر دیگر عراق را اشغال نمود . سپس بغداد را محاصره کرد

، ولی بزودی توپال پاشا با هشتاد هزار تن از برگزیده ترین سربازان ترک به کمک محاصره شدگان شتافت . نیروهای عثمانی با توپهای سنگین مجهز بود و از لحاظ تعداد نیز بر نیروهای ایرانی فزونی داشت . در اثناء جنگ ، اسب نادر تیری خورد و در غلطید و سربازان به خیال این که نادر کشته شده ، دچار بی نظمی شدند . نادر در چنین وضعی فرمان عقب نشینی داد . در این جنگ ۳۰۰۰۰ ایرانی و ۲۰۰۰۰ ترک عثمانی نابود شدند و کله توپخانه و تمام ساز و برگ نادر به دست عثمانیها افتاد . نادر در حالی که سربازان او کفش بپا نداشتند با قوای باقیمانده روبه مندلی آورد .

این شکست در افراد عادی نقطه پایان کار محسوب می شود ؛ ولی کاری که نادر را نجات داد این بود که این شکست را برخود نپذیرفت و از شکست ، شکست روحی نخورد و پس از بازگشت به همدان ، توده های انقلابی سراسر کشور را فرا خواند و در ظرف دو ماه ارتش منظمی که شماره آنها از دویست هزار نفر کمتر نبود و ترکان عثمانی را سخت شکست داد . او بغداد را بار دیگر محاصره کرد و نیروهای عثمانی را بزانو در آورد و در نتیجه دولت عثمانی متعهد شد کلیه اراضی ایرانی را که در ظرف ده سال به تصرف در آورده بود به ملت ایران بار گرداند .

بهرام ، سردار ایرانی ، علاقه زیادی به شکار داشت و از اوضاع ملتی که بر آنها حکومت می کرد بی خبر بود . او فقط رژه

هـای منظم ارتش و خضوع و تملق گروهی از درباریـان را می دیـد و از اوضاع ملت و زنـدانیان بیگناه اطلاع نـداشت . در این شرائـط ن در مرزهای کشور جنگی زخ داد و او مجبور شـد از مردم اسـتمداد بطلبـد تا با او همکاری کننـد ، ولی مردم دعوت وی را با سـردی تلقی کردند و مساعدت لازم را انجام ندادند . او از این جریان فوق العاده متاءثر گشت و در فکر چاره بر آمد تا علت شکست خود را به دست آورد . وی می دانست که اشکالاتی در دستگاههای مملکت وجود دارد که از چشم او پنهان است و موجب بدبینی و دلسردی مردم نسبت به حکومت وقت گردیده است .

روزی با لباسـی مبدل از شهر بیرون رفت و دید مردی پوست سگی را در برابر خیمه خود آویزان کرده است . سردار جلو رفت و سـلام کرد و علت آویزان کردن پوست سـگ را پرسـید . پس از اصـرار زیاد ، آن مرد چنین پاسـخ داد : ((وسـیله معاش من گوسفندانی بود که در این مراتع می چریدند ؛ و این سگ حراست و حفاظت گوسفندان را به عهده داشت . من و چوپان گله ، با فکری آسوده ، در انـدیشه توسـعه کار بودیم . تا این که روزی چوپان گفت امروز یک راءس از گوسـفندان طعمه گرگ شـده . فردا نیز این جریـان تکرار شـد و پس فردا نیز همچنین . . . من به سگ بـد گمان شـدم و به همراه چوپان مسـیر سگ را تحت مراقبت قرار دادیم . دیدیم که سگ نر با چند

گرگ ماده دوست شده و آنها را در ربودن و کشتن گوسفندان آزاد گذارده است و نتیجه گرفتیم که اعتماد ما به سگ موجب ضرر ما شده بود . لذا من سگ را سربریده ، و به این صورت در آوردم تا مردم بدانند هر کسی که امین مقامی باشد ولی در کار خود خیانت ورزد ، سزای او همین است .))

این داستان زماندار را بفکر انداخت و با خود گفت : ((شاید شکست من معلول اعتماد فزونتر از حد من به حواشی و اطرافیان است .)) از این پس بدون اطلاع اطرافیان ، با طبقات مختلف مردم تماس گرفت و دید ناله های مردم در سینه ها حبس گردیده و افراد بی گناه ، به جرم نپرداختن مالیاتهای نامشروع روانه زندانها شده اند . بنابراین اولیاء امور را تغییر داد ، متجاوزان را مجازات کزد و موجبات رضایت ملت را فراهم ساخت . و چیزی نگذشت که موجی از عواطف مردم متوجه او گردید .

۱۵– شهامت و شجاعت

در هر نقطه عطفی از زندگی ، آلام و ناراحتی وجود دارد . هرگونه اصلاح و تحول با رنج و زحمت تواءم است ، ولی در پرتو شهامت و شجاعت می توان برتمام این مشکلات پیروز آمد .

شهامت و شجاعت نشانه مردانگی است و در بسیاری از کارها پل پیروزی بشمار می رود اصطلاحات و انقلابات اجتماعی و فکری نیز بدون شهامت و شجاعت صورت نمی گیرد . افراد زبون و ترسو که بسان مرغان کز کرده در گوشه ای خزیده اند و از ترس مردم ، ملت و یا دشمن دست به سفید سیاه

نمی زنند ، هرگز مبداء آثار و تحولات نمی شوند . اگر خیلی هنر کنند ، می کوشند وضع موجود را حفظ کنند .

افراد با شهامت و شجاعت با در نظر گرفتن ارزش هدف ، پس از طرح نقشه و بررسی جوانب کار و زیان و سود اقدام ، بدون پروا دست به کار می شوند . اینجاست که تهور و کارهای جنون آمیز از شهامت و شجاعت فاصله می گیرند . افراد متهور نسنجیده وارد کار می شوند و زیان و سود اقدام را در نظر نمی گیرند و اگر نقشه ای داشته باشند ، نقشه آنها مورد پسند خردمندان نمی باشد . آنها فریب زور بازو را خورده و مغرور قدرت خود می شوند .

اکنون تعریف فوق را با بیان این قطعه تاریخی روشنتر می سازیم .

پس از رحلت پیامبر اسلام ، مردی به نام مسیلمه در یمن ادعای نبوت نمود . سربازان اسلام از مدینه برای سرکوبی وی عازم یمن گردیدند . سپاه مسیلمه تار و مار شد ولی او با گروهی از یارانش در باغ بزرگی که در میان قطعه ای قرار گرفته بود پناهنده شد . در این قلعه ، وسائل زندگی از هر نظر تا چند ماه فراهم بود ؛ مسلمانان چند روز در اطراف قطعه ماندند لکن نتوانستند کاری از پیش ببرند . شورای جنگی به ریاست ابودجانه که افسر نامور اسلام بود تشکیل گردید ؛ در مرحله نخست ، اهمیت هدف مورد بررسی قرار گرفت : اگر مسیلمه دستگیر نشود ، پس از رفع محاصره ، باز با نقشه های فریبنده گروهی را گرد

آورده به گمراهی مردم خواهد پرداخت و زبانهای بیشماری ببار خواهد آورد ؛ پس اگر در راه دستگیری وی چند نفر کشته شوند ، ارزش خواهد داشت .

سپس نقشه دستگیری وی مورد گفتگو قرار گرفت و ابودجانه گفت : ((ده نفر از خود گذشته می خواهم که جان خود را در راه این هدف از دست بدهند)) ؛ بلافاصله ده نفر آمادگی خود را اعلام کردند . بعدا گفت : ((هر یک از این ده نفر که من خود نیز با آنها هستم جدا جدا روی سپری می نشینند و سربازان با نیزه های خود سپر را بلند می کنند تا دست او به لب دیوار برسد ؛ وقتی همه ده نفر به این طریق روی بام قرار گرفتند ، یک یک طناب می اندازند و وارد باغ می شوند . نخست من طناب می اندازم ، وارد باغ می شوم و قدری پیش می روم . اگر دیدند که من کشته شدم ، دومی وارد شود . او نیز قدری جلوتر رود ؛ اگر او نیز به سرنوشت من دچار شد ، سومی وارد باغ شود ؛ بالاخره بر اثر جانبازی نفرات ، آخرین نفر خود را به درب باغ رسانیده و خواهد توانست درب را به روی سربازان اسلام باز نماید .))

اتفاقا ابودجانه به تنهائی این نقشه را پیاده کرد و شخصا طناب انداخت و وارد باغ شد و پس از نبرد مختصری موفق شد درب باغ را به روی سربازان اسلام باز کند و آخرین لانه فساد را با دستگیری و کشتن مسیلمه از بین ببرد .

اگر این افسر

دارای شهامت نبود هرگز امکان نداشت که این سنگر گرفته شود .

در تخسیر اسپانیا ، موسی بن نصیر ، فرمانده کل قوای جبهه افریقائی اسلام ، به فکر فتح و تسخیر اروپا افتاد و غلام خود ، طارق بن زیاد ، را به عنوان نیروی اکتشافی روانه سمت اسپانیا کرد . وقتی طارق به محل ماموریت رسید و روحیه دشمن را از هر نظر مورد بررسی قرار داد ، زمینه را برای حمله آماده دید و با خود اندیشید که اگر بخواهد گزارشها را برای فرمانده کل بفرستد و منتظر دستور شود جه بسا ممکن است دشمن متوجه گردد ؛ لذا دستور داد تمام کشتیها را که به وسیله آنها از دریا عبور کرده بودند آتش بزنند . وقتی شعله های آتش از کشتیها برخاست جمعی به او اعتراض کردند و گفتند ((توبا سوزاندن کشتیها ، ما را بیچاره کردی و دستمان را از خانه و منزلمان کوتاه نمودی .)) طارق گفت :

((مرد مسلمان مانند مرغ نیست که آشیانه مخصوصی داشته باشد .))

سپس در دامنه کوهی که امروز آن را جبل الطارق می خوانند ، در برابر امواج خووشان و خشمگین دریا ، خطابه آتشینی خواند که غوغای امواج دریا را در گوشها بی اثر ساخت . او چنین گفت :

ای مردم اینک دریای متلاطم در پشت سر ، و سپاه دشمن در پیش روی شماست . دشمنان شما انبارهای پر از آذوقه و اسلحه دارند ، ولی در دسترس شما قوتی جز آتچه با پنجه های نیرومند خود از دست دشمن در آورید نیست و سلاحی جز آن شمشیرها

که بر کمر بسته اید ندارید .

این گفتار پرشور آنچنان خون غیرت سربازان اسلام را در عروق آنها به گردش در آورد ، که بی اختیار با شهامت کامل و در مدت کمی ، دشمن را به زانو درآوردند و اسپانیا را فتح کردند .

اینک به شهامت مارتین لوتر در اصلاح مذهب مسیح توجه کنید :

رعب و هراس اربابان کلیسا نفسها را در سینه ها حبس کرده بود و کسی جرات نداشت که از روش پاپ و اطرافیان وی کوچکترین انتقاد علنی کند . مارتین لوتر در سال ۱۵۱۰ به روم رفت و در آنجا دید که مقامات عالی روحانی در انجام شعائر و وظائف روحانی ، لاقید و بی اعتنا هستند . این کار عزم او را برای اصلاحات مذهبی را سختر نمود . سرانجام در سال ۱۵۱۷ اعلانی بر در کلیسا چسبانید و به عموم اطلاع داد که نکته هائی دارد و می خواهد آنها را با مردم صاحبنظر در میان بگذارد . لوتر در تمام نکته های خود به روش کشیشها که با اخذ احترامات از مردم ، مدعی هستند گناهان آنها را بخشوده اند سخت حمله برد و آن را یک نوع سوء استفاده از روحانیت دانست . انتقاد وی خصومت بزرگان کلیسا را سخت برانگیخت و به او اخطار کردند که از گفتار ناهنجار خود دست بردارد . او به اخطار آنها اعتنا نکرد و در محافل و مجالس به احتجاج و استدلال خویش پرداخت . واتیکان ناچار شد حکم تکفیر او را صادر کند و وی در ملاء عام فرمان پاپ را آتش زد و نزد

((فردریک)) سوم گریخت و به کار خود ادامه داد . او توانست با شهامت خود برخی از پیرایه های مذهب مسیح را که مایه ننگ و رسوائی بود ، جدا سازد و فرقه پروتستان ، اولین شاخه منشعب ازدیانت ، را به وجود آورد . (۲۳)

نمونه های بالا مربوط به شهامت در امور اجتماعی است ، ولی شما می توانید مثالهای زیادی از شهامت در امور فردی را در صفحات تاریخ بخوانید .

شخصی که اندیشه پیروزی را در دماغ خود می پرورانـد بایـد به حکم ضرورت به این مطلب اذعان داشته باشد که هر نوع پیروزی در کارهای بازرگانی ، کشاورزی ، سیاسی و علمی بدون شهامت صورت نمی گیرد .

و اگر امروز در جامعه ما اصلاحات بکندی صورت می پذیرد ، از این نظر است که شالوده زندگی ما را محافظه کاری تشکیل داده و افراد شجاع و با شهامت در میان ما انگشت شمارند .

افراد بی شهامت همواره برای نگهداری وضع موجود خود ، دست و پا می زنند و هرگز در کار و کسب و زندگی خود اصلاحی در نظر نمی گیرند . و اگر در زندگی آنها نقطه عطفی پیدا شد ، هرگز درصدد استفاده از آن برنمی آیند .

هنگامی که در زندگی افراد با شهامت امکان تحول رخ داد ، فورا از آن امکانات با تحمل مشتقات و شدائد استفاده کرده و مصائب تحول را متحمل می گردند .

این را باید دانست که در هر اصلاح و تحولی رنج و زحمت وجود دارد و در هر نقطه عطفی از زندگی آلام و ناراحتیهائی

نهفته است . کودکی که می خواهد از جهان بینی به جهان دیگر گام بگذارد و نقطه عطفی در زندگی خود پدید آورد ، باید از یک گذرگاه تنگ بسختی بگذرد یا در یک افق وسیعتر بساط زندگی را پهن کند .

مردان با شهامت هرگونه مصائب را با چهره باز تحمل می نمایند . دیده شده است بسیاری از افراد که از وضع کسب و کار خود ناراضی هستند ، ولی در اثر نبودن شهامت ، سختیهای تحول و اصلاح آنان را از هرگونه تغییر روش باز می دارد و عمری را با کمال دلتنگی می گذرانند .

۱۶– فداکاری و از خود گذشتگی

در اهداف و آرمانهای معنوی که ارزش آن بالاتر از تن و جان است ، رمز پیروزی از آن کسی است که در راه آن فداکاری و از جان گذشتگی نشان دهد . ۰

پیروزی و موفقیت در اهداف و آرمانهای معنوی که ارزش آن در نظر خردمندان بیش از تن و جان و مناصب و مقامات مادی است ، از آن کسی است که در راه هدف ، از زندگی و موقعیتهای موهوم مادی بگذرد تا به هدف خود جامه عمل بپوشاند . یعنی اگر هدف را برای جان و جسم و یا برای ارتقاء به مناصب و مقامات مادی می خواهد ، فداکاری به معنای دست از زندگی شستن و پا زدن بر موقعیتهای اجماعی ، کاری جنون آمیز خواهد بود ؛ ولی اگر بقدری به هدف عشق می ورزد که آن را بیش از تن و زندگی مادی خود می خواهد ، در این صورت فداکاری و از دست دادن جان و مال

، اولاد و عشیره و حیثیت و اعتبار مادی ، رمز موفقیت خواهد بود .

کسانی که با عینک مادیگری به صحنه پهناور زندگی می نگرند و همه چیز را برای ماده و مادیات می خواهند ، نمی توانند فداکاری پیامبران و پیشوایان الهی و رادمردان بزرگ و سیاستمداران دلسوز و دارندگان آرمانهای معنوی و مکتبهای فلسفی روحی روانی را درست تفسیر نمایند . چه بسا آنها را افسانه پندارند و اگر با دیدگان مادیگری بنگرند ، چنین جانبازان را به جنون و صرع متهم سازند .

کسی که ارزش هدف و آرمان خود را بالاتر از ماده و مادیات تشخیص می دهد ، آرامش و لذت خود را در تحقق پذیرفتن آرمان خود می بیند . او با چهره باز و علاقه فراوان ، خود را در کام حوادث خطرناک می اندازد .

اگر حضرت مسیح (ع) با آن همه شدائد روبرو گردید و مورد تکفیر و لعن یهودان واقع شد ، روی هدف مقدسی بود که آن را بالاتر از تن و جسم خود می دانست .

اگر شبی که تروریستهای قریش خواستند پیامبر را در خوابگاهش به قتل برسانند ، امیرمؤ منان در همان شب در رختخواب پیامبر با روحی آرام خوابید تا پیامبر زنده بماند ولو او کشته شود ، روی ایمان و علاقه او به حیات پیامبر و پیشرفت آئین توحید بود .

اگر سالار شهیدان و سرور آزاد مردان با خون خود و یاران باوفایش سرزمین کربلا را رنگین کرد ، روی عشق و علاقه به هدف بود ؛ زیرا مرگ با افتخار و شرافتمندانه در نظر وی

بالاتر از زندگی ننگین بود و منطق او این بود : ((که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است .))

اگر در نبرد نهروان جوانی بـا کمال اختیار قرآن را از امیر مؤ منان گرفت و به سوی دشـمن برد و آنان را به کتاب خـدا دعوت کرد در حالی که می دانست با تیرهای پیاپی دشـمن از پای خواهـد افتاد ، روی علاقه شدید به معنویات و پیروزی حق بر باطل بود .

اگر کلمبوس امریکـا را کشف کرد ، روی فـداکاری بود در او وجود داشت . او دریانورد ماهر و پرطاقتی بود و در ۱۴ سالگی چندین بار در دریای مدیترانه به مسافرت پرداخته بود . کلمبوس در سوم اوت ۱۹۴۲ با سه کشتی به نام ((سانتا)) و ((ماریا)) و ((نینـا)) راه دریـا را پیش گرفت و پس از تحمـل شدائـد و مشـقات فراوان بـا وجود طوفهانهـای دریـائی هولنـاک و بیمـاری و نارضایتی کارکنان کشتیها ، سرانجام در ۱۲ اکتبر در سرزمین نجات دهنده فرود آمد . (۲۴)

اگر در تاریـخ شـشم آوریل ۱۹۰۹ ناخـدا ((پیری)) به قطب شـمال رفت ، در پرتـو فـداکاری بـود که از خـود نشـان داد . این دریـانورد امریکـائی به اتفـاق پنـج نفر از همراهـان خود پس از تحمل رنـج و مشـقت طاقت فرسا ، به مقصـد رسـیدند . ناخـدا ((پیری)) پس از آنکه به محاسـبه پرداخت و محـل دقیق قطب را تعیین نمود ، یک روز و نیم استراحت کرد . انگشـتان پای او را سرما برده بود و در این مدت استراحت ، چهار انگشت از یکی از پاهای وی را قطع کردند

. هر پنج انگشت پای دیگر او هم در موقع مراجعت از بین رفت . (۲۵)

۱۷- مشکلات و مصائب

آلام و شدائد هوش انسان را تیزتر می کند . طوفانهای حوادث روحیات انسان را تقویت می نماید .

دریای خروشان زندگی با طوفانها و موجهای کوه آسا همراه است . امواج سهمگین حوادث از پیشرفت مردان بزرگ ، در مسیر زندگی ، جلوگیری میکند . پیروزی از آن کسانی است که با کشتی تدبیر و عقل سینه حوادث را بشکافند و با کمک دانش و بینش با مشکلات مبارزه نمایند . و این همان استقامت است که در پیش درباره آن گفتگو کردیم .

نکته قابل توجه اینجاست که وجود مشکلات از عوامل پیروزی است و این مطلب تا حدی برای گروهی قابل هضم نیست . ولی اگر آنان توجه نمایند ، خواهند دید که همانطوری که آتش آهن را قویتر می سازد ، مشکلات و مصائب هم فکر انسان را در مسیر زندگی پخته تر کرده و به او درس زندگی می آموزد .

افراد قوی و نیرومند کسانی هستند که در گهواره رنج پرورش یافته اند . آنها می توانند در برابر طوفانهای مصائب مقاومت نمایند . ولی کسانی که در مهد عزت و نعمت ، پرورش یافته اند با یک نسیم سرد ، پژمرده می شوند و با یک باد شدید از جای کنده می گردند .

مولای متقیان علی علیه السلام که به قوت بازو و عظمت روح و ثبات در برابر حوادث معروف است می فرماید :

اگر از من بپرسند که این شجاعت جسمی و قدرت روحی شما معلول چیست ؟

! در صورتی که غذای روزانه شما نان جو و نمک و سرکه است ، من در پاسخ این دسته چنین می گویم : درختان بیابانی که در سنگلاخها و زیر آفتاب سوزان و با صد عوامل تلخ دست بگریبانند ، از درختان و گیاهانی که در لب جویبار پرورش یافته اند ، محکمتر و با دوامترند .

درختان لب جویبار که در مهد نعمت و در آغوش نوازش باغبان پرورش یافته اند ، با مشکلات و مصائب خوی نگرفته اند . ولی درختان بیابانی در آغوش مشکلات بزرگ شده اند ؛ فرزند مصائب اند و مربی آنها بادهای سوزان ، آفتاب داغ ، کم آبی و بی بارانی است (۲۶)

مللی که در دامنه کوهها پرورش می یابند ، از مللی که در میان دشت و دمن و یا شهر و بخش زندگی می کنند ، قویتر و نیرومندتر هستند . دسته نخست با اینکه فاقد وسائل زندگی می باشند بیش از دسته دوم در برابر سرما و گرما و گرفتاری مقاومت می کنند .

انسان در پرتو مصائب قوای دماغی خود را به کار می اندازد و نقشه ابتکار را به دست می گیرد . در حقیقت ، مشکلات مشوق و محرک برای چاره جوئی است و تشویق و تحریک نردبان ترقی می باشد و شخصیتهای بزرگ علمی و صنعتی همیشه در طول زندگی با سختیها و محرومیت ها دست بگریبان بوده اند .

بدین لحاظ ناپلئون می گفت : ((شدائد و آلام ، هوش انسان را تیزتر و محصول خیزتر می سازد .))

گوته می گوید : ((طوفانهای حوادث ، اخلاق و

روحیات را تقویت می کند .))

پـدر و مـادرانی که مراقبنـد آنهـا در کشـمکش حوادث و مصـائب واقع نشونـد ، و آنها را ((لوس)) و ((ننر)) بار می آورنـد ، سخت در اشـتباهند . این بچه ها در طوفان حوادث بسان درخت بیـد در لب جویبار به هر بادی می لرزند و در گردباد حوادث مانند پر کاهی از این سو به سو پرتاب می شوند .

افراد بلادیده و زجر کشـیده مانند صخره ها و کوههای محکمی هستند که هیچ عاملی قدرت انفجار آن را ندارد . سیل همیشه در سـرزمینهای نرم اثر می کنـد و در دل آن جـای می گیرد . ولی در سـرزمینهای سـخت و سـنگلاخ ، اثر شـومی از خود نمی گذارد . سیل حوادث روزگار نیز درباره افراد خشن و سخت و قوی بی اثر است ، ولی افراد ناتوان را از پای در می آورد .

مصائب برای انسان یک اندوخته عملی زندگی است . و در آینده وسیله ترقی و پایه تعالی او می گردد و بر اثر تجارب زیادی که از مشـکلات به دست می آورد ، همواره سختیها را به نفع خویش تمام می کند و از آنجا که کوه مصائب را زیر پا گذارده ، در مسـیر زنـدگی مشکلات مـانع پیشـرفت او نمی شود و هرگـاه مصائب ماننـد تگرگ ببارد ، آنها را با آغوش باز اسـتقبال نموده و بر چهره آنها می خندد .

نیچه می گوید : ((ترا به قدری دوست می دارم که رنج و آشفتگی و سرشکستگی برایت آرزو می کنم ، به تو رحم نمی کنم چون ترا

دوست می دارم میدانی چرا ؟ ! زیرا آرزو دارم که نیروهای خفته تو بیدار گردد تا در شدائد روزگار با روحی مسلح پایدار باشی .))

به قول ناصر خسرو :

تا نبیند رنج و سختی مرد ، کی گردد تمام

تا نیاید باد و باران ، گل کجا بویا شود

اگر بگوئیم کامیابی فرزند رنج و مشقت است ، سخن به گزاف نگفته ایم . و یا اگر بگوئیم پولاد در پرتو آتش سختتر می شود و چاقو در سایه سوهان تیزتر می گردد ، حقیقتی را بااین مثال ترسیم کرده ایم .

قهرمان ملی ایران ، نادر که در ردیف نوابغ نظامی جهان بود ، رشادت و کاردانی و حماسه اش در صفحات تاریخ مضبوط است . او در سختترین شرائط ، زمام کار را به دست گرفت و موقعی روی کار آمد که افغانها ملت کهن ایران را از پا در آورده و ترکان عثمانی قسمتی از خاک ایران را در شمال غربی جزء متصرفات خود قرار بودند و هلندیها و انگلیسها در جنوب ایران و خلیج فارس سلطه مطلقه پیدا کرده ، می خواستند جنوب کشور را هند ثانی قرار دهند .

در چنین زمانی که زمامدار سابق بر اثر خوگیری به زندگانی تواءم با ناز و نعمت و عیش و طرب ، لیاقت اداره کشور را از دست داده بود ، نادر که در زیر آفتاب سوزان و روی ریگهای گداخته بیابانها پرورش یافته و با طوفانهای زندگی و با رزم و شمشیر زنی خو گرفته بود و جسمی پولادین و روحی آتشین داشت ، برخاست . شرائط سخت زندگی و اوضاع

و احوال تحقیرآمیز آن روز ایران ، جسم و روح او را همانند جسم و روح یک ملت خمشمناک گداخته و آبدیده ساخته بود .

او بر اثر داشتن روح آتشین و اراده آهنین خود ، کشور ایران را از لوث دشمن پاک ساخت و نام خود را در دفتر بزرگترین نظامیان جهان ثبت نمود .

سختیها و مشکلات شخصیت پرور است ؛ زیرا باعث می شود که قوای دماغی انسان برای رفع موانع فعالیت نماید . دانشمندان معتقدند که بازیایها برای کودکان یک نوع تقویت دماغی است ؛ زیرا کودک در بازی به مشکلاتی برمی خورد که با نیروی فکر آنها را برطرف می سازد لذا تا مشکلات پیش نیاید ، بسیاری از قدرتها و استعدادها شکفته نمی شود . سختیها و مصائب معلمی است سختگیر ، ولی میوه های شیرین دارد .

ماتریالیستها می پرسند چرا خداوند رؤ وف و مهربان بشر را در آغوش بلا آفریده است ؟ ! و فلسفه اینهمه بلاها چیست ؟ ! می پرسند چگونه این بلاها و مصائب و گرفتاریها با عدل و رحمت و راءفت خدائی ، که خداپرستان بدان معتقدند ، سازگار است ؟

مادیها از یک نقطه غافلند و آن این که اینگونه بلاها و حوادث علاوه بر یک سلسله اسرار تکوینی و جهانی که علماء با سر پنجه دانش ، پرده از روی آن برداشته اند ، یک فایده روانی دارند . و آن فایده در درجه اول این است که انسان تا با ناملایمات روبرو نشود ، ارزش راحتی و تندرستی را نخواهد دانست ؛ و در درجه دوم برای جلوگیری از

ستم ، که بـدبختانه در جامعه انسانی فراوان است ، وجود این گونه بلاها ضـروری است . بشـر در زندگی توسـعه طلبی خود به یک زنگ خطر و بیـدار باش نیاز مبرم دارد تا از پاره ای تنـدرویها و سـتمها دست نگهدارد وگرنه بشـر خودخواه و مغرور اگر تمام مقتضـیات را مطابق میل خود دیـد ، برای کسـی حق حیات قائل نمی شود لذا این آفات و بلاها زنگ قلوب را شسـته و بر دلها صفا و محبت می بخشد .

ما هیچگاه نباید چنین فکر کنیم که بدون مشکلات به بزرگترین هدف نائل می آئیم .

گروهی از پایه گذاران علوم با مشکلات و نبودن وسائل موفقیتهائی بزرگ به دست آورده اند .

مثلا ((فرگوسن)) با یک کارد کوچک یک ساعت چوبی درست کرد . ((نیوتن)) به وسیله یک ذره بین و یک قطعه کاغذ ، نور را تجزبه کرد و به اصول الوان رسید .

وقتی کارگاه ((وسـتون)) ، عالم طبیعی ، را بررسـی کردند دیدند فقط چند عدد شیشه و ساعت و چند ورق کاغذ و گرماسنج کوچکی در آنجا وجود داشت .

((فرگوسن)) شبها از شهر بیرون می رفت و بر پشت می خوابید و فواصل ستارگان را با یک تسبیه اندازه می گرفت .

((وتنهوس)) ، ستاره شناس معروف ، خسوف و کسوف را روی دسته خیش زراعی حساب می نمود .

سختیها انسان را به صـفات مردانگی آراسته می سازد . در جهان زندگی ، تمام مناصب و مقامات مادی و معنوی در گرو یک سلسله مشکلاتی است که باید بر آنها پیروز گردید

.

صائب تبریزی که در تک بیت سرودن ید طولائی دارد می گوید :

مالش صیقل نشد آئینه را نقص جمال

پشت پا هرکس خورد ، در کار خود بینا شود

راستی چنین است . کسانی که از آغاز زندگی همواره پیروز بوده و با مصائب روزگار دست و پنجه نرم نکرده اند ، امید به بقای پیروزی آنان است . جوانی که زندگی خود را با شکست و پیروزی آغاز کند ، امید کامیابی او بیشتر است ؛ زیرا از آغاز زندگی راه مبارزه با مشکلات را آموخته است .

۱۸– واقعیات را آنچنان که هست بشناسیم

واقعیات را آنچنان که هست باید بشناسیم نه آنطوری که به نفع ما تمام می شود تفسیر کنیم .

هر کس باید بکوشد تا به حقایق اشیاء آنچنان که هست پی ببرد ، و درخور توانائی خود عینک واقع بینی بچشم بزند و حوادث و اوضاع را بی کم و کاست نظاره کند .

تبهکاران اجتماع همواره برای ارضاء وجدان خود ، وقایع را به نفع خویش تفسیر می کنند و آن چنان خود را فریب می دهند که واقعا باور می نمایند که آنچه را درک کرده اند عین حقیقت است . این نوع درک ، یک نوع فریب دادن وجدان و کور ساختن دل است .

روز ششم اوت ۱۹۴۵ ، نخستین بمب اتمی در جهان ، روی شهر هیروشیما در ژاپن انداخته شد . این واقعه باعث شد که نام این شهر کوچک ژاپن در تاریخ جاودان بماند . در آن روز بر اثر این واقعه ، یکصد و پنجاه هزار نفر از ساکنین آن کشور کشته شدند ، سپس به فاصله

سه روز بمب دیگری روی ناکازاکی انداخته شد . ژاپنیها پس از یک هفته سکوت ، تسلیم شدند . کشتن هزاران کودک معصوم زنان و مردان بی گناه ، موجی از تنفر در سراسر جهان نسبت به این عمل وحشیانه که در تاریخ بشریت بی سابقه است ، به وجود آورد . دستور بمباران کردن این دو شهر بی پناه به فرمان رئیس جمهور امریکا به نام ((ترومن)) بود .

او پس از این عمل در کشمکش وجدان و سرزنش عموم صلحدوستان و بشر خواهان قرار گرفت و تنفر عمومی موقعیت و حیثیت سیاسی او را متزلزل ساخت و در میان ملتها به عنوان یک فرد آدمکش معرفی شد .

اکنون ببینیم آقای ((ترومن)) چگونه این حادثه را ارزیابی می کند ؟ ! چگونه وجدان خود را فریب می دهد و وقایع تلخ را که از زهر افعی در کام جهانیان تلختر است ، به سود خود و سود جهانیان تفسیر می کند ؟ می گوید :

من این فرمان تاریخی را برای نجات صدها هزار نفر سرباز و ملوان و خلبان امریکائی صادر نمودم . اگر این بمبها به کار نمی رفت . نیروهای امریکا که بایست به سواحل ژاپن که دارای استحکامات قوی بود و سرسختانه از آنها دفاع می شد ، حمله ببرند ، و می بایست تلفات سنگینی تحمل کنند . (۲۷)

هر انسانی با ذکاوت و باهوش طبیعی خود درک می کند که آقای ترومن با این سفسطه جز این که خود را فریب دهد ، کاری انجام نداده و نخواسته است واقعیات را آنچنان که هست درک

کنـد . او به دنبـال این اشـتباه تصور کرده محبوبیت او همچنـان در دل جامعه های زنـده ، باقی است ، ولی چیزی نگـذشت که ضرر این بی خبری را دید . عکس العمل مردم آزادی خواه جهان او را از صـحنه سـیاست عقب زد و این لکه به طور جاویدان بردامن او نشست .

بازرگانـان سیاسـتمداران و اصـناف دیگر مـوقعی می تواننـد در صـحنه هـای گونـاگون زنـدگی پیروز شونـد که در اوضـاع و حوادث مربوط به خود ، نظر واقع بینانه داشته باشند . یک بازرگان باید به اعتراضی که مشتری به طرز کار و معامله ، و یا بدی و نامرغوبی جنس او دارد . گوش فرا دهد و با تدابیر صحیح وضع خود را عوض کند . یک سیاستمدار باید اعتراضات و جنب وجوشـهای مردم را پیش از بررسـی دقیق ، تحریکـات مغرضـانه نخوانـد و به عناوین گوناگون ماننـد عناصـر اخلالگر ، آنها را سرکوب نسازد و اذعان داشته باشد که واقع بینی شرط پایداری ملک و سیاست است .

دانشــجوی ترقیخـواه از سـرزنش اسـتاد اسـتقبال می کنـد و کمی نمره را گـواه بر مغرض بـودن او نمی گیرد ؛ خـود ، و نحـوه تحصـیل خود را وارسـی می کنـد . چه بسـا درک یـک واقعیت و این که کوتـاهی از نـاحیه خود اوست ، پلکان پیروزی او در آینده شود .

پیامبر بزرگ اسـلام در نبردهای خود با مشـرکان و بت پرسـتان ، قبلا نیروی دشمن را ارزیابی می کرد و قدرت و توانائی او را دقیقا مورد بررسی قرار می داد . پیش از جنگ ، اطلاعاتی از دشمن به

دست می آورد و قدرت و عظمت دشمن را هیچ نمی شمرد . هرگز خود و یا افسران اسلام را فریب نمی داد و نمی گفت که با یک حمله ، دشمن را تار و مار می نمائیم .

در جنگ بدر ، گروه اکتشافی اسلام بر سر چاه بدر یک نفر از سربازان قریش را دستگیر کرده به خدمت پیامبر آوردند ؛ از آنجا که تعداد دشمن معلوم نبود ، پیامبر از او پرسید : ((قریش روزی چند شتر نحر میکنند ؟)) او گفت : ((گاهی ۹ ، گاهی ۱۰شتر .)) پیامبر فرمود : ((تعداد دشمن میان نهصد و هزار است و یک شتر معمولا غذای صد نفر است .))

نبرد اعراب و اسرائیل در ۶ ژوئن ۱۹۶۷ به شکست اعراب انجامید . یکی از علل شکست که متاءسفانه براثر تلخ بودن کمتر به آن اعتراف شد ، این بود که رهبران کشورهای عربی نیروهای دشمن و نیروهای دیگر را که در مصاف و یا پشت سر آنها قرار گرفته بودند ، درست ارزیابی نکرده و به جای واقع بینی به حماسه و سرود پرداخته بودند . اگر آنها با واقع بینی وارد کار شده بودند ، دچار شکست فاحشی که در تاریخ بشریت کم نظیر است و با حیثیت یک میلیارد مسلمان ارتباط مستقیم دارد نمی شدند .

براستی شک پله یقین است . اگر انسان تردید پیدا نکند و درباره موضوعی دو دل نشود ، هرگز دنبال تحقیق نمی رود .

اعتراض و انتقاد نیز مقدمه تکامل است ؛ مرد کامیاب کسی است که به انتقاد مردم گوش فرا دهد

و انتقـاد غیر مغرضـانه ناظران را مورد بررسـی قرار دهـد ؛ زیرا در آئینه افکار آنان ، معایب و نواقص کار به طور دقیق منعکس می گردد .

جمشید ساخت جام جهان بین از آن سبب

کاگه نبود از این که جهان ، جام خودنماست

نبایـد فراموش کنیم که امام صادق (ع) فرموده است : ((احب اخوانی من اهـدی الی عیوبی .)) یعنی ، میان برادرانم آن کس را بیشتر دوست دارم که عیب و نقص مرا به عنوان هـدیه به من بگویـد . امروز در جهـان آزاد انتقاد اساس زنـدگی است و در بعضـی کشورها از افراد مطلع دعوت می کننـد و سازمانهای دولتی و ملی را در اختیار آنان می گذارنـد تا اوضاع را ببینند و از آنها انتقاد کنند .

کسـی که از شـنیدن انتقاد ناراحت می شود و نمی خواهد واقعیات را آنچنان که هست ببیند و از دیدن آئینه تمام نمای اوضاع خود که افکار مردم است سخت ناراحت می شود ، باید به او گفت :

خود شکن آئینه شکستن خطاست .

۱۹- انعطاف پذیری در برابر حوادث

گیاهـان و درختان سـرسبز در برابر طوفان و بادهای سـهمگین ، با انعطاف خاص ، وجود و بقاء خود را حفظ می نماینـد ، ولی درختان خشک بر اثر عدم انعطاف از جای کنده می شوند .

انعطاف با تملق و چاپلوسـی و ابن الوقت بودن و از این شاخه به آن شاخه پریدن ، فرق روشن دارد . ابن الوقت و متملق هدف مشخصی ندارد و به اصول صحیحی پایبند نیست ؛ به هر صورتی در می آید و با ماسکهای گوناگون در صحنه

زندگی ظاهر می شود و برای سود جوئی و ارضاء شهوات خود ، همه اصول را زیر پا می گذارد .

ولی فرد انعطاف پذیر تا آنجا که به اصول و هدف وی زیان وارد نشود ، با مردم حتی دشمن کنار می آید و برای حفظ اصول و مبانی فکری و علمی و پایه های واقعی زندگی ، از یک سلسله منافع می گذرد و به خواسته های مردم جواب مثبت می گوید .

حوادث جهان مانند طوفان ، سهمگین و ریشه کن است . طوفان از نقطه ای برمی خیزد و به اشجار و مزارع و گلها و درختان سرسبز با خم شدن و انعطاف خاص ، طوفان را رد می کنند و پس از دقیقه ای سرجای اول خود باز می گردند و قامت خمیده خود را راست می کنند ؛ ولی درختان خشک و سرسخت در برابر بادهای شدید سینه سپر کرده و از جهت انعطاف ناپذیری که معلول صلابت و خشکی آنهاست ، از پای در آمده و از بیخ و بن کنده می شوند .

پیشوای بزرگ ما ، پیامبر اسلام ، در بیان انعطاف پذیری بیان شیوائی دارد که در اینجا می آوریم :

((مثل المؤ من مثل السنبله تحرکها الریح فتقوم مره و تقع اخری ، و مثل الکافر مثل الازره لا تزال قائمه حتی تنقلع .)) (۲۸)

یعنی : مؤ من مانند سنبل است که هنگام طوفان انعطاف می پذیرد و در برابر باد مقاومت نمی کند ، ولی کافر بسان درخت خشک مقاومت می کند و از جای کنده می شود .

سختگیری

و ابزار خشونت در کارهای جزئی موجب عقب مانـدگی و بدنامی است و انسان را از نیل به مقامات بزرگ و اهداف کلی باز می دارد لذا یک شخص در صورتی می تواند یک فرد اجتماعی باشد که به طور صحیح انعطاف داشته باشد .

اگر متن پیمـانی را که پیـامبر اسـلام در سـال هشـتم هجرت بـا ملت بت پرست قریش بست ملاحظه کنیـد ، از انعطاف پـذیری پیامبر سـخت تعجب خواهید کرد . این انعطاف آن روز مورد اعتراض گروهی از بی خبران واقع شد ، ولی گذشت زمان ثابت کرد که این انعطاف دهلیز پیروزی در آینده بود .

مانع مهم برای پیشـرفت اسلام ملت قریش بود ؛ زیرا آنان با حملات پیاپی خود همه گونه آزادی را از پیامبر سلب کرده بودند . وگرنه منطـق پیـامبر آنچنـان قوی و نیرومنـد بود که در مـدت کوتـاهی می توانست بـا اعزام مبلغ و انتشـار قرآن ، شـبه جزیره عربسـتان را زیر لوای آئین یکتاپرستی در آورد ، ولی این گروه لجوج با تحریکات مسـتقیم و غیره مسـتقیم ، وقت فرصت را از پیامبر گرفته بودنـد . پیامبر می خواست به ابلاغ رسالت خود بپزدازد و برای به دست آوردن این هدف پیمانی با قریش بست و در آن انعطاف عجیبی از خود نشان داد . اینک به نمونه ای از آن اشاره می کنیم :

دبیر پیـامبر ، امیرالمؤ نان علی (ع) ، در آغاز صـفحه نوشت : بسم الله الرحمن الرحیم . نماینـده قریش گفت : ((ما عربهای بت پرست با لفظ رحمان و رحیم آشنائی نداریم . باید به رسم عرب

نوشته شود ، بسمک اللهم .)) پیامبر پذیرفت و دبیر پیامبر جمله بسمک اللهم را نوشت .

سپس دبیر به دستور پیامبر نوشت : ((این پیمان صلحی است که محمد ، رسول خدا ، با نماینده قریش برقرار نمود .)) فورا نماینده قریش گفت : ((هرگز ما محمد را پیامبر خدا نمی دانیم و اگر می دانستیم هرگز با او از در جنگ وارد نمی شدیم .)) پیامبر دستور داد که علی (ع) لفظ ((رسول خدا)) را پاک کند .

یکی از مواد پیمان این بود که اگر مردی از زیر لوای شرک محیط مکه به مدینه ، مرکز اسلام ، بگریزد ، باید دولت اسلام او را به مقامات قریش تحویل دهد ، ولی اگر مسلمانی از مدینه به مکه پناهنده شود قریش خود را ملزم به تحویل دادن فراری نمی داند . (۲۹)

پیامبر این ماده را نیز برای این که فکر او و پیروانش از ناحیه قریش آسوده شود تا به کارهای اساسی و اصلی خود برسد ، پذیرفت .

۲۰- اتقاق در کار و عمل

((خدا رحمت کند کسی را که در موقع عمل ، محکم کاری نماید .))

یکی از کارشناسان امور اقتصادی جهان می گوید : مؤ سسات اقتصادی وتولیدی که راندمان کار و آمد آنها در سال قبل و بعد یکسان باشد ، براثر در جا زدن عقب گرد کرده و در آستانه ور شکستی قرار گرفته اند .

به عقیده دانشمندان ، در جازدن و توقف در یک وضع و حالت یک نوع عقب گرد است . آیا این قانون مربوط به مؤ سسات تولیدی است ، یا

اینکه قانون عمومی است و تمام طبقات را در هر صنف و شغلی شامل می گردد ؟ پیشوایان بزرگ اسلام می گویند : ((کسانی که دو روز آنها از نظر شئون مادی و معنوی یکسان باشد ، در زندگی مغبون و بیچاره اند .))

بزرگترن سرمایه ، عمر است و این سرمایه پر ارزش بتدریج مصرف می شود . اگر از آن خوب استفاده نکنیم ، بسان بازرگانی هستیم که سرمایه را از دست داده ایم و متاعی نخریده ایم .

اصولا نوخواهی و تجددطلبی یکی از فطریات انسان است . انسان از کارهای یکنواخت خسته می شود . لذیذترین غذاها اگر به طور مداوم مصرف شود ، لذت خود را از دست می دهد . مغازه داران و صاحبان فروشگاهها و مهانخانه های بزرگ برای از بین بردن یکنواختی ، هر سال می کوشند وضع مغازه و فروشگاه و مهمانخانه را تغییر دهند .

ولی ایا هر نوع نوخواهی و تغییر نشانه ترقی و تکامل است ؟ ! هر چند به این باشد که از صورت کامل به صورت ناقصتر تنزل کند ؟ به طور مسلم نه .

جائی که کارشناسان اقتصادی درجا زدن را یک نوع عقب گرد می دانند تحول از صورت کاملتر به صورت ناقصتر ، قطعا انتحار و سقوط خواهد بود .

لذا باید هر نوع تحول و تبدل با اتقان و تکامل در کار و عمل تواءم باشد و اگر تغییری به وجود می آوریم ، باید تنها به دگرگونی ظاهر اکتفا نکنیم ؛ بلکه به حقیقت و مغز کار نیز برسیم .

عیب بزرگ بسیاری از مؤ سسات

تولیدی شـرق این است که تا مردم از اجناس آنها استقبال به عمل آوردند ، دیگر دست به دگرگونی صورت و ماده آنها نمی زنند . و اگر روزی بخواهند چنین کاری را انجام دهند ، از خوبی و اتقان کار می کاهند .

پیـامبر اسـلام از نظم و اتقـان و خوب انجـام دادن کـار بسـیار خوشوقت می شـد . روزی که جنـازه سـعد معـاذ را با گروهی از اصـحاب تشییع نمود ، هنگام خاکریزی ملاحظه کرد که یاران وی خاکها را به طور نامنظم در قبر ریخته ، آنرا پر کردند . پیامبر از این کار که فاقد اتقان بود ناراحت شد و در کنار قبر آن افسر نشسته ، خاکها را با دست خود صاف و مرتب نمود . سپس به یاران خود گفت : ((من می دانم این قبر بزودی کهنه و فرسوده می شود ، ولی خـدا بنـده ای را دوست دارد که وقتی دست به کاری می زند ، آنرا صحیح و کامل انجام دهد .))(۳۰)

پیامبر می دانـد این بی نظمی به سایر مراحل زنـدگی نیز سـرایت می کند . لذا راضـی نمی شود چنین کار کوچکی که پس از چند روزی اثرش از بین خواهد رفت به وضع غیر متقنی انجام بگیرد .

هر جوانی که می خواهد کار و کوشش او در امور کوچک و بزرگ ، از شاگردی مغازه و پیشخدمتی ادارات تا مناصب عالی و شـغلهای مهم ، مورد رغبت قرار گیرد و پیروزی او دائمی باشـد ، بایـد اتقـان و خوبی کـار بهتر از دیروز کار کردن را وجهه نظر خود قرار

عوامل موهوم پیروزی

مقدمه

بعضی از

جوانان به جای استفاده از عوامل صحیح ترقی که در بخش نخست این کتاب درباره آنها گفتگو شد ، به دنبال عوامل موهوم می گردند . لذا در این بخش به این عوامل موهوم می پردازیم .

۱– بخت و اقبال

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

تو خود گر کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

کاخ عظیم جهان آفرینش براساس قانون علت و معلول استوار شده و هیچ حادثه ای بی جهت و بی علت نیست . چین و شکن دریاها ، ریزش برگها ، فرو ریختن برف و باران ، اختلاف خطوط دست و صورت ، ترقی و انحطاط ملل و اقوام ، خوشبختی و بدبختی جامعه ها و خلاصه آنچه در جهان سهمی از هستی دارد ، همه و همه علتی دارند که گاهی برای ما روشن و گاهی از ما پنهان است .

لذا بخت یک مفهوم بی واقعیت است که با فلسفه عمومی جهان هستی قابل تطبیق نیست . تکیه بر این مفهوم ، اعتماد به یک عامل موهوم و دور از حقیقت است . افراد نادان سعادت و یا شقاوت خود را به یک چنین عامل خرافی وابسته می دانند .

بخت و اتفاق و اقبال در حقیت عنواین موهومی هستند که از مغز کسانی تراوش می کنند که علل حوادث را نمی توانند به دست آورند . لذا ناچار می شوند برای راضی ساختن وجدان سرزنش کننده خود ، آنها را به دست یک سلسله عوامل نامرئی و خرافی بسپارند .

اگر بناست به بخت معتقد شویم باید بگوئیم : کار

و کوشش ، جد و جهد ، سعی و فعالیت اساس بخت را تشکیل می دهند و عامل نامرئی بخت در دل اینها نهفته است .

برای رکود و تنبلی و خراب کردن ذهن و مغز ، اعتقاد به بخت واقبال بهترین وسیله است و برای شکست خوردگان داروئی برای تسکین وجدان می باشد . به عبارت صحیح تر ، بهترین سر پوشی است که بزهکاران و مقصران روی وجدان سرزنش کننده خود می گذارند .

قهرمانی که در مسابقات شکست می خورد و به رفقاء دوستانش می گوید : ((شانس و اقبال حریف ، بلند بود ، که پیروزی نصیب او گردید ، و من تیره بخت و بداقبال بودم که با شکست روبرو شدم)) متاءسفانه او به جای این که علت حقیقی شکست را کشف کند ، دست به سوی عوامل موهومی دراز می کند که با فلسفه و روش علمی سازش ندارد . او می خواهد خود را بدین وسیله از مسؤ ولیت شکست خویش تبرئه کند .

اصولاـ یک روش غلط در تربیت اجتماعی ما هست و آن اینکه در محیط خانواده و کسب و کار ، واقعیت زندگی را براساس بخت استوار می دانیم و پدر و مادر ، و یا بازرگانان صحنه هائی بوجود می آورند که مردم پیروزی و شکست خود را معلول بخت بدانند .

کتاب بزرگ آسمانی ما ، قرآن ، با یک آیه کوتاه و پرمغز بر این افکار مرهوم خط قرمز کشیده و می فرماید : ((و ان لیس للانسان الاماسعی ؛)) یعنی ، انسان در گرو کار و کوشش خود

می باشد .

بزرگترین عیب و ضرر قمار و انواع بخت آزمائیها این است که جوانان را به یک سلسله عوامل موهوم معتقد می سازد . روح کار و کوشش را در آنها تضعیف می کند و جوانان توانا و مستعد را که باید از طریق به کار انداختن نیروهای فکری و جسمی ، صاحب مقام و شخصیت و ثروت شوند در راههای موهومی سیر می دهد .

مردان و زنان موفق همیشه از قاموس زندگی خود واژه های : طالع ، فال ، ستاره ، کف بینی و بخت را حذف می کنند ؛ زیرا اعتقاد به اینها بسان زنجیرهای آهنینی است که به دست و پای آنها می پیچد .

جوانی که در آستانه ترقی و تکامل است و می خواهد نیروهای خود را برای پیشرفت در زندگی بسیج نماید ، باید بداند پیروزی یک دانشجو ، موفقیت یک مخترع و تفوق نظامی و سیاسی یک ملت معلول این است که حقیقت زندگی را لمس کرده و از طریق علل واقعی که در راءس آن کار و کوشش و استقامت و نظم است ، وارد شده اند . هیچ ستاره ای ، طلمسی و یا بختی در پیشرفت آنها مؤ ثر نبوده است .

یکی از دوستان ما که اخیرا از کشور آلمان آمده بود ، درباره نحوه پیشرفت ملت آلمان چنین می گفت : ((این ملت در اندک زمانی آثار جنگ را محو نموده اند . جز چند نقطه که آن را به عنوان نمونه نگاهداشته اند . انگار اینجا آن مملکتی نیست که سالیان دراز بمبهای متفقین آن را کوبیده است

. . .))

روح زنـده و مغز بـا نشـاط و نیرومنـد این ملت موجب پیروزی آنـان گردیـده و تکیه گاه آنان اقبال نبوده است . آنها بر نیروی دماغی و جسمی تکیه کرده و می دانستند که اگر بخت وجود داشته باشد ، در دل آنهاست .

دانشمندی گفت : ملتی که دستش به حقائق نمی رسد ، به موهومات و خرافات پناه می برد .

بازرگانان ورشکسـته خود را با خوابهای شـیرین که حاکی از بهبودی وضع آنهاست ، خوشـحال می سازنـد . زنان نازا به جای اینکه به پزشک حاذق مراجعه کنند ، به طلسم ها می پردازند .

مردان نـادان و زنـان افسانه پرست مغز فرزنـدان خود را با مهملات و خرافات پر می کننـد و مراسم چهارشـنبه سوری و مراسـم سیزده عیـد نوروز را پل پیروزی می خوانند . روز سـیزده دست فرزندان خود را گرفته به صـحرا می برند و به آنها می گویند : ((علفها را گره زنید تا حوائج شما برآورده شود و بخت شما باز گردد .))

پیامبر بزرگ ما در تمام ادوار زنـدگی با هرگونه مظاهر خرافات سـخت نبرد کرد . روزی دایه وی او را همراه فرزنـدانش برای گردش به صـحرا فرسـتاد و برای حفـاظت او مهره سـبز یمـانی را بـا نخی به گردن او آویخت . او در برابر دیـدگان دایه خود ، مهره را از گردن خود در آورده و گفت : ((مادر ! این موهومات چیست ، من نگهبان دیگری دارم .))

در چهارشنبه سوری ، بعضی نوجوانان روی آتش می پرند و گاهی طبق سنت آتش پرستان در برابر آن نیایش

نموده و در حالت پریدن می گویند : ((زردی من از تو ، سرخی تو از من .))

این افراد نمی دانند که زردی رنگ چهره ، یک پدیده مادی است و عاملی در خون دارد که به صورت بیماری مالاریا و مانند آن جلوه می کند .

گاهی یک راننده به جای این که در ترمز و لاستیک و . . . ماشین دقت نماید و ابزار فرسوده را به ابزار نو و محکم تبدیل کند ، به عامل موهومی پناه می برد و نعل اسب به عقب ماشین می کوبد تا شاید حافظ او باشد .

دزد مسلحی که به ده سال زندان محکوم شده وقتی گام در آستانه ((زندان)) می گذارد ، در و دیوار زندان را با شعر زیر و امثال آن سیاه می کند :

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

او بقدری غافل و به تعبیر خود تیره بخت است که هنوز حاضر نیست حقیقت را درست بفهمد و برای راضی ساختن وجدان سرزنش کننده خود ، گناه را به گردن کوکب و طالع می افکند .

ای کاش به جای این شعر ، اشعار ناصر خسرو ، شاعر سخن ساز ایران ، را می نوشت :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن زسر باد خیره سری را

تو خود چون کنی اختر خویش را بد

مدارا از فلک چشم نیک اختری را

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مربی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد

بزیر آورد چرخ نیلوفری را

مردی که می خواهد گام در راه هدف های بلند بگذارد باید از

هر گونه افسانه گوئی و خیال بافی بپرهیزد .

پیامبر(ص) مخصوصا کوشش می کرد مردم را از خیالبافی و موهوم پرستی برهاند .

روزی که فرزند پیامبر ، ابراهیم ، فوت کرد ، آفتاب گرفت . افراد افسانه پرست آن زمان ، به حضور پیامبر رسیدند و گفتند : ((مصیبت شما بقدری بزرگ است که آفتاب هم گریان است و برای مرگ فرزند شما گرفته شده است .))

او در پاسخ ، این جمله تاریخی را فرمود : ((مردم ! آفتاب و ماه بر مرگ و زندگی کسی نمی گیرد ، بلکه خسوف ماه و کسوف خورشید از آیات خداوند است . و نباید آن را به مرگ فرزند من وابسته کرد .))

دسته ای از غرب زدگان بقدری موهوم پرستند که از اطاقی که شماره پلاک آن ۱۳ است ، می ترسند و لذا صاحبان مهمانخانه ها ناچارند روی پلاک اطاق سیزده بنویسند ۱+۱۲ و یا عدد سیزده را حذف کنند . می گویند در سازمان ملل متحد آسانسور از طبقه ۱۲ به طبقه ۱۴ منتقل می شود و طبقه ۱۳ اصلا وجود ندارد . در حقیقت طبقه سیزده واقعی همان طبقه چهارده زبانی است .

اینها توجه و یا نمی خواهند توجه کنند که اگر طبقه ۱۳ خطرناک است و

نحوست دارد ، با عوض کردن اسم ، حقیقت آن دگرگون نمی شود .

سعدی سخنور می گوید :

یکی روستائی سقط شد خرش

علم کرد بر تاک بستان سرش

جهان دیده پیری بر او بر گذشت

همی گفت خندان به ناطور دشت

مپندار جان پدر ، کین حمار

کند دفع چشم بد از کشتزار

که این دفع چوب از

سرو گوش خویش

نتاست تا بینوا مرد ریش !

کنون دفع چشم بد از کشتزار

چگونه تواند ، توقع مدار !

رسوخ این گونه عوامل موهوم را در روح یک جوان و یا یک ملت باید از عوامل سقوط ملتها شمرد . شخصی که به طالع معتقد بود می گفت : ((من با طالع نحس به دنیا آمده ام و بقدری طالع من نحس است که اگر کلاه دوز بودم مردم بی سر به دنیا می آمدند .))

معمولا برخی از مردم از چرخ و فلک شکایت کرده ، و قسمتی از حوادث بد را به گردن چرخ دون می گذارند . حتی بعضی از دانشمندان در دیباچه کتابهای خود ، از جور فلک ناله کرده و به نثر و نظم در این موضوع سخنانی دارند .

ولی چرخ و فلکی به آن معنی وجود ندارد . آنچه هست یک سلسله موجودات آسمانی و زمینی است که خدمتگزار بشر ، و به فرمان آفریدگار جهان برای بشر ، تسخیر و مهار شده اند . خورشید با اشعه زرین خود جانداران را پرورش می دهد و ماه به فضا نور و صفا می بخشد و . . . بنابراین نباید خدمتگزاران صدیق بشر را جائر و ستمگر خواند . دلیل این که هرگز در آنها نحوست و ستم نیست ، این است که خداوند بزرگ در کتاب آسمانی ما به آنها سوگند خورده و ما را به عظمت آنها متوجه ساخته است .

باید به این نکته توجه کرد که اگر در سخنان دانشمندان از چرخ و روزگار گله ای شده است ، قطعا منظور گله و شکایت

از مردم روزگار و افرادی است که در زیر سایه این اجرام آسمانی بسر می برند والا کواکب و آسمان و زمین تقصیری ندارند .

۲- در انتظار تصادفها

سقوط ناگهانی و تصادفی سیب ، نیوتن را متوجه جاذبه زمین کرد . چرا دیگران که بارها این حادثه را دیده بودند متوجه این قانون نشدند ؟

گاهی تصادفهای غیر مترقب ، گره از کار انسان می گشایند . در صفحات تاریخ نمونه های زیادی از این تصادفها وجود دارد ، که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود :

عمادالدوله دیلمی اصفهان و فارس را متصرف شد و حاکم شهر را که نماینده خلیفه بود از شهر راند ، ولی چیزی نگذشت که هزینه وی و سربازانش به آخر رسید و بیم آن داشت که سربازان وی دست به مال مردم دراز کنند . در این گیر و دار چشم عمادالدوله به سقف افتاد و دید ماری سر از سوراخ بیرون آورد و دوباره فرو برد . و این عمل چند دفعه تکرار شد . او دستور داد سقف عمارت را بردارند و مسیر مار را تعقیب کنند . کارگران در انتهای سوراخ ، به خمهای مملو از اشرفی برخوردند که حاکم سابق آنها را برای روز مبادا ذخیره کرده بود .

شاه اسماعیل سامانی پس از سرکوبی عمرو لیث دچار کمبود هزینه زندگی گردید . برای این که اموال مردم از دستبرد احتمالی لشکریان مصون بماند ، سپاهیان را بدون در نظر گرفتن مقصدی به خارج شهر کوچ داد . در این اثناء زاغی را دیدند که بالای سر آنها در حرکت است و گردن

بندی در منقار دارد . آنان به تعقیب زاغ پرداختند و زاغ گردن بند را در چاه افکند . چند تن به دستور شاه وارد چاه شدند و ناگهان به یک صندوق زر و جواهر دست یافتند که غلامان عمرولیث هنگام گرفتاری وی آنها را در همان چاه پنهان کرده و بعدا موفق به در آوردن آنها نشده بودند .

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در باب قناعت ، حکایتی دارد که مضمون آن این است : شاهزاده ای حلقه انگشتری را در نقطه مرتفعی گذارده بود تا هر تیراندازی بتواند وسط آن را هدف تیر خود قرار دهد ، مشمول جایزه شود . تیراندازان ماهر از هدف گیری عاجز گشتند و یکی پس از دیگری با شکست روبرو شدند . در این اثناء پسر بچه ای که در تیراندازی مهارت نداشت و بدون هدف به هر سو تیر پرتاب می کرد ، ناگهان تیری از سوراخ حلقه عبور داد و برنده جایزه گردید .

آیا انسان می تواند زمام زندگی را به دست تصادفها بسپارد ؟ این پیروزیها که در سایه یک پیش آمد غیر مترقبه به وجود می آید ، در برابر آنهمه پیروزیها که در پرتو دانائی و کاردانی و کار و کوشش و نقشه و سایر عوامل اختیاری تحقق پیدا می کند ، بسیار کم است .

از این گذشته گاهی برخی از تصادفها میوه های تلخ دارند ؛ افراد خردمند و شخصیتهای لایق هرگز در انتظار پیش آمدها و تصادفهای غیر مترقب نمی نشینند و با بودن اسباب ظاهری و عوامل عقلانی ، دنبال عامل موهوم نمی روند .

فرض

کنید شهری یک میلیون نفر جمعیت دارد ؛ هواپیمائی در آسمان آن شهر به پرواز در می آید و می خواهد دو سکه بهار آزادی بر سر مردم این شهر نثار کند ؛ آیا می توان به امید دریافت این دو سکه نشست و دست از کار کشید ؟ ! و اگر چنین کنیم و قبلا نیز اندوخته ای نداشته باشیم ، جز این که باید برای نان شب خود معطل بمانیم ، چاره ای نداریم ؟ !

ملتی که به قدرت و فعالیت خود متکی نباشد و به انتظار حوادث بین المللی بنشیند تا شاید چرخ حوادث به سود او بچرخد و مورد ترحم دولتهای بزرگ جهان واقع گردد ، محکوم به فنا است .

دانشجوئی که به جای کار کردن و رنج بردن در انتظار تصادفهای غیر مترقب بنشیند تا شاید در اثر آن ، نمره خوبی بیاورد ، در پایان سال از این پندار نتیجه ای نخواهد گرفت .

یکی از پیشوایان اسلام جمله ای فرموده که در نظر ارباب دانش یک جهان ارزش دارد و آن این است : ((من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعده الله)) . (۳۱) یعنی کسی که از زمین و آب برخوردار باشد ولی از این نعمتهای بزرگ خدادادی بهره مند نگردد ، از رحمت خداوند دور خواهد بود .

هیچ ملتی در جهان پر غوغای مادیت قد علم نکرد و هیچ شخصیتی در صحنه حوادث پیروز نگردید ، جز این که به اسباب ظاهری و عوامل طبیعی تکیه نمود و با ایمانی راسخ قدم در راه هدف گذارد و در گرد این فکر

که اگر فلانی چنین کند یا چنین حادثه ای رخ دهد ، ما چنین می شویم ، نگشت .

و به قول شاعر :

مرد بزرگ باید و عزمی بزرگتر

تا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزادگی به قبضه شمشیر بسته است

مردان ، همیشه تکیه خود را بدو کنند

قانون خلقت است که باید شود ضعیف

هر ملتی که به راحتی و عیش خو کنند

ممکن است کسی و یا ملتی بر اثر تصادف به سعادتی برسند ، ولی پیشرفتهائی که مولود تصادف است مانند درآمدی است که از طریق قمار به دست می آید ، و کاملا بی اساس می باشد .

و به قول یکی از دانمشندان : ((سخت ترین راه ها و خطرناکترین آنها ، راه نزدیک است . راه دور اگر وقت بیشتر تلف می کند ولی مطمئن تر است .)) چه بسا انسان در پرتو تصادف از نزدیکترین راه به مقصد برسد ، ولی ملتی که در انتظار پیدا شدن این راه نزدیک باشد ، پیش از وصول به مقصد ، راه مرگ و فنا را پیش می گیرد .

هر ملتی که بخواهد پیشانی او در راه ترقی و تعالی عرق نکند و فقط از پلکان موهوم و سست تصادف بالا رود ، قبل از نیل به مقصد ، به زمین خواهد خورد .

سقوط ناگهانی و تصادفی سیب ، نیوتن را متوجه جاذبه زمین کرد . چرا دیگران که بارها این حادثه را دیده بودند متوجه این قانون نشدند ؟ آیا جز این است که تمام شرایط و مقتضیات کشف چنین قانونی در آن لحظه برای نیوتن وجود داشت ؟ و

این حادثه به عنوان تکمیل کننده آن شرایط به وجود آمد ؟ آن مرد متفکر همواره غرق مطالعه و بحث و بررسی درباره علل و معالیل طبیعی بود و تمام نیروهای خود را به کار انداخته ، در هر حادثه جزئی دقت می کرد و هر فردی غیر او نیز در این صورت قطعا برای کشف چنین قانونی موفق می شد .

اگر حبابهای صابون دانشمندی را به کشف و تحلیل نور هدایت کرد ، نه از طریق تصادف بود ؛ زیرا همین حبابها در برابر رختشویان هر روز مجسم است و چیزی از آن درک نمی کنند . او تمام شرایط کشف این قانون را به وجود آورده بود و براثر تدبر در حوادث موفق به چنین کشفی گردید .

۳– سرنوشت به معنای غلط

دیوانگی است ، قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضا ست

ما سرنوشت را از عوامل موهوم کامیابی و از عوامل انحطاط و شقاوت می شماریم و این به آن معنائی که ادیان آسمانی و قرآن مجید آن را تحکیم و تثبیت می نماید ، نیست ، بلکه به آن معنائی است که بسیاری از ساده دلان می اندیشید : ((ما اسیر سرنوشت خود هستیم و سازنده سرنوشت ما کسی دیگر است .))

ما خواه خداپرست باشیم ، خواه مادی ، خواه معتقد باشیم که سازمان جهان هستی زیر نظر یک اندیشه بزرگ و عقل محیط اداره میشود و یا این که بگوئیم تصادف ، اتمهای بیشمار این نقش و نگار را در صحنه گیتی به وجود آورده است ، بالاخره نمی توانیم این حقیقت را انکار کنیم که

از نخستین روزی که جوانی دست به میخوارگی می زند ، اساس سرنوشت بد خود را با دست خود پی ریزی می کند ؛ این جوان پس از مدتی یا با کبد متورم در گوشه بیمارستان خواهد افتاد و یا با سکته قلبی و یا با پاره شدن شریانهای مغزی بدرود زندگی گفت .

ما یقین داریم شخصی که بادم شیر و پلنگ بازی می کند ، آن هم بدون کوچکترین مهارت در رام کردن حیوانات ، پس از لحظاتی طعمه درندگان خواهد شد .

به طور مسلم جوان بیکار و بی عار و قمار باز خود را به سرنوشت بدی دچار می سازد . او خود سازنده سرنوشت خویش است نه شخص دیگر .

و به گفته پروین اعتصامی :

دیوانگی است ، قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

در آسمان علم ، عمل بهترین پر است

در کشور وجود ، هنر بهترین غناست

میکوش گرچه عزم تو ز اندیشه برتر است

میپوی گرچه راه تو در کام اژدهاست

دانشجوئی که شب و روز خود را یکی کرده و با علاقه شدید به فرا گرفتن علم مشغول می شود ، از همان لحظه ای که پا به درب دانشگاه می گذارد ، سرنوشت خود را می سازد .

خلاصه ، اعمال امروز ما سازنده آینده ماست ؛ و حوداث جهان هستی مانند حلقه های زنجیر آنچنان به هم پیوسته است که اگر یک حلقه از وسط آن گسسته شود ، تمام نظام هستی از هم پاشیده می شود .

هر حلقه ای از این حلقات علت حلقه بعدی است . نظام حوادث در

این جهان یک سلسله دستگاههای منظمی از علتها و معلولهاست . مثلاـ حوادث امروز علت حوادث فرداست . رویدادهای آینده با قلم تکوین بر پیشانی حوادث امروز نوشته شده است و شرائط و اوضاع و علل و مقتضیات قبلی با زبان تکوینی خود می گویند : جریانهای امروز آبستن حوادثی است که فردا و یا در جای خود انجام می گیرد و روابط میان این دو رشته از حوادث آن چنان منظم و تخلف ناپذیر است ، که اگر کسی به رموز و خصوصیات علل خلاقه و آفریننده پی برد ، می تواند خصوصیات پدیده های آینده را به طور واضع پیش بینی کند .

در کتابهای مذهبی می خوانیم که انسان در چهار چوبه سرنوشت خویش است و کتاب آسمانی ما می گوید : ((هر کاری که شما انجام می دهید ، قبلا در کتابی مضبوط می باشد .))(۳۲) منظور از آن این نیست که ما اسیر سرنوشتی هستیم که قبلا آن را به طور جبر نوشته اند ، بلکه مقصود این است که خدای بزرگ و دانا که بر تمام حوادث گذشته و آینده احاطه ، و از تمام آنها اطلاع کامل دارد ، می داند که چه کسانی از روی اختیار چه کارهائی را انجام خواهند داد و در اثر آنها به سعادت و یا به شقاوت خواهند رسید .

او از خط سیر فردی که خود آن شخص آن را ترسیم کرده است آگاهی کامل دارد و تمام این خطوط در جهان بالا منعکس است ، ولی تمامی افراد در تنظیم نقشه زندگی خود کاملا آزادند . و هرگونه که

بخواهند سرنوشت خود را خواهند ساخت .

دسته ای وجدان خود را بازی می دهند و آزادی انسان را که عقل و وجدان بر آن گواه است نادیده می گیرد . به قول مولوی :

این که گوئی این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

موضوع جبر حوادث و جبر اعمال را پیش می کشند و تصور می کنند که در گردونه حوادث ، کوچکترین اختیاری از خود ندارند و مانند سنگی هستند که از بالا رها گردد و تحت عوامل طبیعی ، یک راه بیش ندارد ؛ و یا گیاهی می باشند که باید یکنواخت تحت شرایطی رشد و نمو کنند . در صورتی که این عقیده کاملا مخالف با وجدان و سرشت پاک انسانی است و هر فرد می داند که او در تمام کارهای خود آزاد مختار می باشد . اوست که خود را نیک فرجام و یا بد فرجام می سازد .

اگر در گذشته افراد مجرم و یا عقب مانده و شکست خورده ، گناهان و اثرات شوم اعمال خود را بر گردن قضا و قدر می انداختند و خود را از هر نوع تقصیر و گناهی تبرئه می کردند ، اکنون هم گروهی از مردم به جای عامل مزبور ، عبارت جبر تاریخ را به کار می برند و اعمال خود را اثر مستقیم جبر تاریخ می دانند . این عامل در میان آنان همان ارزشی را دارد که قضا قدر (به تفسیر نادرست آن) در گذشته داشت .

این نوع نتیجه گیری از موضوع جبر تاریخ ، یک نوع خود فریبی و در حقیقت عذری

است برای تقصیرها و سرپوشی است برای جرایم .

اکنون ببینیم از جبر تاریخ که در کتابهای فلسفی و اجتماعی امروز زیاد به کار می رود چیست .

تکامل و بهبود زندگی بشر از نظر اقتصاد و فرهنگ ایجاب می کند که انسان طبق مقتضیات زمان ، زندگی کند و زندگی خود را در دل یک اجتماع متکامل براساس زندگی نوین و تکامل یافته ای استوار سازد .

مثلا امروز بهره برداری از صنایع و مسافرت با هواپیما استراحت در سایه برق و پیروی از روشهای نوین آموزش و پرورش همه نتیجه جبر تاریخ زندگی بشر می باشد . از آنجا که زندگی انسان در پرتو کوششهای توان فرسای دانشمندان در مسیر تکامل قرار گرفته است ، زندگی در دل این جامعه انسان را مجبور می کند که خود را همگام جامعه سازد و بسان دیگران از این عوامل استفاده کند . و این مطلبی است بسیار صحیح و اساسی ؛ و این است معنی صحیح جبر تاریخ .

ولی کسانی که از این اصل سوء استفاده می کنند ، می خواهند همه نوع لجام گسیختگی و تمرد و عصیان خود را با این اصل توجیه کنند . مثلا هر موقع با آنان درباره سقوط نسل جوان در منجلاب فساد سخن می گوئیم ، در پاسخ می گویند : جوانان تقصیر ندارند . همگی مربوط به جبر تاریخ و نتیجه مستقیم آن است . از دریچه فکر چنین شخصی این جوان نیرومند مانند آلت بدون اراده ای است که جبر تاریخ او را به هر طرف بخواهد می برد .

در صورتی که این نوع تفسیر

یک نوع بازی کردن با اصول علمی و فلسفی است و این اصل هرگز نمی تواند اعمال بد ما را توجیه کند . اعمالی که ما همه آنها را با کمال آزادی بشر در تعیین سرنوشت خود ، نه به آن معنی است که او در زندگی خویش اصلا به هیچ مقامی نیاز ندارد و می تواند بدون استمداد از قدرت پرورگار ، این راه پرپیچ و خم را طی کند .

این نظر را نه ادیان آسمانی می پذیرد ، و نه با اصول فلسفی و علمی سازگار است . بشر هر اندازه قوی و نیرومند باشد ، چون مصنوع آفریدگار جهان است و در زندگی به هزاران عامل نیاز دارد ، همواره باید از قدرت و نیروی نامتناهی خداوند استمداد کند تا او را در مسیر زندگی کمک نماید .

او مانند نور افکنهائی است که به مبداء مولد برق ارتباط دارد و هر لحظه باید از آن منبع ، کسب نیرو کند ، ولی در چگونگی صرف این نیرو کاملا آزاد است .

احساس چنین نیازی و این که او باید هر لحظه از نیروی نامتناهی پرودگار کمک بگیرد ، نه تنها او را افسرده و سست نخواهد ساخت ، بلکه نشاط او را برای کار و فعالیت ، بیشتر خواهد نمود ؛ زیرا می داند که نیروی مرموز و فوق العاده ای در پشت سر او هست و می تواند او را در مسیر زندگی کمک کند و در صحنه زندگی تنها نیست .

سربازانی که در مقابل دشمن و صف مقدم جبهه قرار می گیرند ، در صورتی می توانند

بـا شور و هیجـان بجنگنـد که مطمئن باشـند از پشت سـر ، نیروهـای دیگری آنها را کمک خواهنـد کرد و در غیر این صورت روحیه خود را باخته و دست از کار می کشند .

پیشوای بزرگ اسـلام امیرمؤ منان علی (ع) در یکی از میـدانهای نبرد پس از آنکه به فرزنـد خود یک سلسـله دسـتورات دقیق جنگی را که ضـامن پیروزی در صـحنه نـبرد می باشـد ، تعلیم می کنـد ، در پایـان گفتـار خود چنین می فرمایـد : ((و اعلم ان النصر من عنداللّه .)) یعنی ، فرزندم ! بدان پیروزی نهائی از ناحیه خداست .

عوامل موهوم پیروزی : ۴- بزرگ زادگی و ثروت موروثی

پیامبران الهی از خانواده های ثروتمند نبوده اند و اکثر مردان بزرگ از کلبه های محقر پا به اجتماع گذارده اند .

یکی از دوسـتان دانشـمندم دربـاره بزرگ زادگـانی که در مهـد نعمت و عزت ، چشم به جهـان می گشاینـد و در سایه آبرو و حیثت خانوداگی به مقاماتی می رسـند ، می گفت : ((گروهی از مردم سـعید و خوشـبخت از مادر متولد می شوند و فلانی نیز خوشبخت بدنیا آمده است .))

او سـعادت و خوشبختی را در پناه ثروت پدر و حیثت فامیل می دانست ثروتی که می تواند کودک را مدتی در انظار ، گرامی سازد و از اضطراب و کار و کوشش بی نیاز نماید .

مـا این انـدیشه را از آن دوست گرامی به طور وکلی و دربست نمی پـذیرفتیم ؛ زیرا درست است که شـرافت و نجـابت پـدر و مادر و ثروت و مکنت خانواده می تواند

شرایط ترقی و تکامل انسان را آسانتر سازد و در این راه به انسان کمک شایانی نماید ، ولی از یک نکته نباید غفلت کرد ، و آن این که اگر احساسات و عواطف و تمایلات جوانی که در مهد عزت همچون خانواده ای پرورش یافته است ، درست رهبری نشود ، به مراتب از کسانی که در کلبه های فقر و بیچارگی چشم به جهان می گشایند ، ذلیلتر و بیچاره تر می شود .

ثروت پدر و حیثت خانوادگی زمانی می تواند انسان را به سعادت ابدی هم آغوش سازد که عوامل نخوت و تنبلی و عیاشی و انحراف اخلاقی و روحی نشود . متاءسفانه کمتر اتفاق می افتد که این مواهب خدادادی در این مسیر به کار افتد و غالبا این عوامل براثر عدم رهبری صحیح ، نتیجه نامطلوب می دهد .

تاریخ گواهی می دهد که پیامبران الهی از خانواده های ثرومند نبوده اند و اکثر مردان بزرگ از کلبه های محقر پا به اجتماع گذارده اند .

حتی گفته اند : ((فقر در شرایط خاص گاهواره نبوغ است .)) و آزمایش و تجربه آن را تاءیید کرده است .

ابوتمام ، خاتم الشعراء مؤ لف کتاب ((حماسه)) و کتابهای نغز دیگر ، در خانواده ای فقیر چشم به دنیا گشود و مدتها برای گذارن زندگی ، سقائی می کرد .

یاقوت حموی نویسنده کتاب ((معجم البلدان)) بزرگترین کتاب جغرافیائی اسلام که در قرن ششم هجری نگاشته شده و در ده جلد بزرگ به چاپ رسیده و هم اکنون بزرگترین منبع برای شناختن اوضاع شهرها در ادوار گذشته

می باشد ، برده ای بیش نبود . ابراهیم حموی او را برای کسب و تجارت به شهرها می فرستاد . او در مسافرتهای خود یادداشتهائی از اوضاع جغرافیائی و طبیعی شهرها برمی داشت ، و در آخر ، همه آنها را تدوین نموده به صورت کتابی در آورد .

امیرکبیر آشپززاده بود . او از میان توده هائی برخاسته بود که رنج و محنت و فشار استبداد حکام زمان خود را بخوبی چشیده بود . این تجارب و مشاهدات تلخ بود که او را یک مرد نیرومند متکی به نفس تربیت کرد .

((سرتوماس لارنس)) پسر یک مرد بیکاره بود . او هوش و استعداد سرشاری داشت و در پنج سالگی به آسانی شعر حفظ می کرد و در ۱۶ سالگی تابلوی عید تجلی را نقاشی کرد و برنده جایزه انجمن هنرهای زیبا گردید .

ناپلئون می گوید : ((ثروت در دست جوان مانند سلاح و حربه ای است که با آن نفس و اهل خود را هلاک می کند .))

اینجاست که شاعر عربی زبان می گوید :

((ان الشباب و الفراغ والجده

مفسده للمرء ای مفسده))

یعنی ، جوانی و بیکاری و ثروت ، مایه تباهی مرد است و چه مایه تباهی ! همانطوری که گفته شد این مواهب طبیعی تا درست رهبری نشود به ضرر انسان تمام می شود . آنچه ضروری است ، رهبری صحیح می باشد .

سعدی می گوید :

وقتی افتاد فتنه ای در شام

هر یک از گوشه ای فرا رفتند

پسران وزیر ناقص عقل

به گدائی به روستا رفتند

روستا زادگان دانشمند

به وزیری پادشا رفتند

می گویند : ((فقر

، ما در صنایع است .)) تا روزی که کالاهای باختر زمین به کشور ژاپن سرازیر بود ، این ملت فاقد همه گونه صنایع بودند . از روزی که دروازه های خارج را به روی کشور خود بستند و نخست وزیر آنها گفت : ((تا ملت ژاپن به دست خود کفش ندوزند همه باید پابرهنه بگردند .)) هوش و فکر و کار و کوشش در سیاست فرهنگ ملت ژاپن به کار افتاد و از بی طرفی مثبت حداکثر استفاده را کردند و از زندان اقتصاد وابسته و تولید محصول واحد و تهیه مواد اولیه برای بیگانگان ، بیرون آمدند .

اصل و نسب ((شکسپیر)) بدرستی معلوم نیست ، اما می گویند پدرش قصاب بوده و در طفولیت پشم شانه می زده است و در یکی از مدارس مستخدم بوده و بعد منشی شده است . در این نابغه تجربیات بشر جمع شده بود ؛ گوئی تمام حرفه ها را داشته و مدتها در هر یک از آنها کار کرده است . هوش و قریحه سرشار و سرعت انتقال و مطالعه و تجربیات ، او را به نوشتن قطعاتی موفق ساخت که جزء شاهکاری عالم ادب محسوب می شود . (۳۳)

((آندروجکسن)) رئیس جمهور سابق امریکا به عقل و تدبیر معروف است .

وی طی نطق مفصلی که در واشنگتن ایراد کرد ، مراحلی را که از خیاطی تا ریاست جمهوری طی کرده بیان نمود و همه را به تعجب آورد . او گفت : ((گروهی مرا تحقیر می کنند که خیاط بوده ام ؛ ولی من در خیاطی هیچ ننگ و عار

نمی بینم . وقتی خیاط بودم ، در امانت و مهارت ضرب المثل بودم . لباسهای مشتریان را سروقت می دادم و همه آنها در برش و دوخت ، از من راضی بودند .))

ما در خلال زندگی خود ، بزرگ زادگانی را دیده ایم که براثر عدم رهبری صحیح ، از این سرمایه نامرئی کوچکترین استفاده ای نکرده و به روزگار سیاه دچار شده اند .

ولی برعکس جوانانی را دیده ایم که روی عوامل و شرایط خاصی که بسیاری از آنها به دست خودشان درست شده ، از نردبان ترقی بالا رفته و به مناصبی نائل آمده اند .

مردان خود ساخته تاریخ در معارف ، اخلاق سیاست و صنعت کسانی بودند که در پرتو کاردانی و لیاقت فطری و زحمات فراوان ، به جائی رسیده اند که مرد تاریخ و شخصیت خود ساخته شده اند . و هیچ عامل خارجی در کسب شخصیت و مقام آنان مؤ ثر نبوده و جز از باطن خود از جائی استمداد نکرده اند .

پی نوشتها

۱- امالی طوسی ۱، ص ۲۶.

۲- فروع کافی ۱، ص ۳۴۷.

۳- وسائل الشیعه ۲، ص ۵۲۱.

۴- اسد الغابه ۳، ص ۱۴۳.

۵- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۱۹۴۷.

۶- روضات الجنات ، ص ۷۴۷، نقل از زینه المجالس .

۷- نهج البلاغه ، نامه ۴۷.

۸- نهج البلاغه ، باب حکم ، شماره ۱۴۷.

۹- دائره المعارف فرید و جدی ، ج ۱، ماده اله .

۱۰- دیوان شهریار، ص ۳۳۵.

۱۱- روزنامه اطلاعات ، شماره ۹۷۰۳.

۱۲- تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۲ ۱۲۳.

۱۳- ۱ ابن هشام ، ج ۲، ص ۲۵۳.

۱۴- نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۰.

-۱۵

سوره روم ، آیه ۹.

۱۶- مرحوم مدرس خیابانی از چهرهای درخشنده علم و ادب در عصر حاضر بود، وی آثار گرانبهائی در پیرامون علوم اسلامی و ادبی به یادگار گذارده است ، و حقوق زیادی بر ذمه نگارنده دارد.

۱۷- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۸- نهج البلاغه ، خطبه ۱۰.

۱۹- نهج البلاغه ، نامه ۳۸.

۲۰- نهج البلاغه ، نامه ۴۵.

۲۱- تحف العقول ، ص ۳۶۵، چاپ حیدری .

۲۲- گوشه و کنار تاریخ .

۲۳- حوادث بزرگ تاریخ ، ص ۸۲.

۲۴- حوادث بزرگ تاریخ ، ص ۷۸.

۲۵- حوادث بزرگ تاریخ ، ص ۲۳۸.

۲۶- نهج البلاغه ، نامه ۴۵.

۲۷- حوادث بزرگ تاریخ ، ص ۲۴۹.

۲۸- تفسیر روح البیان ، تفسیر سوره منافقون

۲۹- سیره ابن هشام ، ج ۲.

۳۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۹.

۳۲- سوره حدید، آیه ۲۲.

۳۳- اعتماد بنفس ، ص ۲۱.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹